اصول علمی
در حرکت
دعوت اسلام راستین

نویسنده: عبدالرحمن عبدالخالق
مترجم: ابو عمر تهرانی


سنی بوک
www.SunniBook.net

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مترجم :

به نام الله شروع میکنم که روزی رسانی جز او وجود نداشته و هدایت در دست اوست, شهادت میدهم که معبودی و پرستش شونده ای بر حقی جز او وجود نداشته و محمد صلی الله علیه و سلم بنده و فرستادهی اوست.

بحمد الله که کتاب الله در دست ماست و سنت نبیش زنده و پابرجاست تا بتوانیم بر منهجی حرکت کنیم که خداوند باریتعالی دین خود را بر آن منهج استوار کرده و آن را به ما هدیه داده است.

این کتاب ترجمه ای از راه و روش اسلام راستینی است که الله تعالی بر بنده و فرستادهی خود نازل کرده است و بحمد الله که تمامی دلایل آن از کتاب خداوند و سنت نبیش میباشد ان شاء الله که برگ برنده ای در نامه اعمال ما شده و ما را از بدعت و دین سازی, به اسلام نابی که بر پیامبر نازل شده بود سوق دهد.

ابو عمر تهرانی

مقدمه چاپ دوم :

الله را شكر و ستايش ميكنيم، زيرا كه شايستهي ذاتِ مباركش ميباشد و حمد و شكرگزاري خود را زياد ميكنيم، تا جايي كه زياد شدن احسانش را در پي دارد، كه خود آغاز مجدد نو ساختن نعمتها و بخشايش ميباشد.

و درود و سلام بر پيام‌آور و فرستاده‌اش، كه دعوت كننده‌اي به راه مستقيم و هدايت كننده‌اي به دين صحيحِ الله مي‌باشد، گواهي مي‌دهم كه معبود بر حقي جز الله نمي‌باشد و محمد بنده و فرستاده‌ي اوست.

چند سالي است كه چاپ اول اين كتاب، توسط برادران سلفي ما به بهره برداري رسيده است، و به فضل و كَرَمِ الله اين مطالب به شكل نسخه‌برداري با قلم و يا فتوكپي و طرق ديگر از فردي به فرد ديگر انتقال يافته است.

با وجود حجم كمش به شكر الله تعريف جامعي از موضوع مورد بحث را در بر مي‌دارد. بيان كننده‌ي كليت منهج سلفي، راهنمائي براي اهداف رسالت اسلام، واضح كننده‌ي قصد نهائي دعوت سلفيت، بيان كننده‌ي منهج سلفيت، كه همان منهج صحيح در فهم اسلام و عمل به آن، و رهايي امت و سبيل عزت و پيروزي است.

همانا به حمد الله شاهد بركاتِ منهج سلفي و راهنمائيهايش بوده‌ايم؛ نخبگان سلفي كه بر اين منهج تربيت يافته بودند، با اخلاق و صفات و اعمال و عِلمشان، حقانيت راه سلف صالح را ثابت كرده‌اند، كه مثال محكم آن بهترين امت، كه همان مسلمانان قرون اوليه هستند، مي‌باشند. دين‌داري آنان عجايبش تمام نشده است و ذخايرش همچنان باقي خواهد ماند و همواره طائفه‌اي از اين امت، از روي حق، همواره چيره خواهند بود تا با آخرين پيرو باطل كه همان دجال است، وارد جنگ شوند.

به حمد الله برادران سلفي خود را ديده‌ايم كه بر اين منهج درس خوانده و اسلام را بطور بي‌نقص و صحيح شناخته و بين خود و اطرافيانشان آن را نشر داده‌اند.

بر وجوب دعوت بسوي الله با علم و بصيرت همت گمارده و در مقابل اهل باطل به اَشكالِ مختلفِ جهاد ايستادگي كرده‌اند و از ورود هرگونه انحراف در عقيده، راه و سلوك جلوگيري كرده‌اند، و درخشندگي، زيبائي، حيات، حركت، جواني و تازگي را به اسلام برگردانده‌اند، و به الحمد الله تعداد اين اهل خير هر روز بيشتر مي‌شوند[1].

---

[1] - پيامبر اسلام ρ با الفاظ مختلف، فرموده‌اند: «الدين النصيحة» (و بر خلاف معني كلمه‌ي «نصيحت» در فارسي ترجمه آن بدين صورت است: دين، فقط «خيرخواهي» است) و وقتي از ايشان سؤال شد براي چه كسي، فرمودند: «براي

الله و كتابش و رسولش و پيشوايان مسلمان و عموم آنها» (صحيح مسلم 205، صحيح الجامع شيخ آلباني 1610، 3417، سنن ابوداود 4946، سنن نسائي 4197، 4198، 4199، 4200)، با توجه به اين حديث صحيح و احاديث صحيح ديگر در اين باب و قول تمامي علماي مسلمان، هر مسلماني بايد سرلوحه‌ي نياتِ اعمالِ خويش را بر خيرخواهي بنا نهد؛ به شكلي كه در مقابل خداوندِ سبحاني كه به هيچ وجه من الوجوه نيازي، به خيرخواهي ما ندارد، به آن چيزي كه امر فرموده و از آن چيزي نهي كرده است چه در مسائل طاعت باشد و چه محبت و دوستي، و يا دعا كردن و يا هر چيز ديگري، سر تعظيم فرود آورده، و به آن عمل نمايد؛ كتابش، را كلام وحي دانسته و آن را بزرگ بشمارد و همراه تدبر قلبي، و بر پا داشتن حروف و كلمات، آن را تلاوت كرده و از آن دفاع نمايد، و به تمامي هر آنچه كه در آن است ايمان آورده و تصديق نمايد، اعم از ناسخ و منسوخ، مطلق و مقيد، عام و خاص، مجمل و مبين، محكم و متشابه، و تفكر در عجايب آن؛ به پيامبرش، ايمان آورده و رسالت او و آنچه را كه به ما هديه فرموده تصديق نمايد، و به تمام فرمايشات وي از حلال و حرام، طاعت و معصيت و غيره، چه مجمل و چه مفصل، ايمان آورد؛ و از ائمه‌ي مسلمين، همان مرداني كه پرچم‌دار اسلام بوده و هستند، مثل علماء، و حُكّامي كه **نماز صحيح بين مردم برپا مي‌كنند**، در صورتي كه قول آنها مخالف كلام الله تعالي و رسولشρ نباشد، اطاعت كرده و نسبت به آنها تعاون و دوستي داشته باشد؛ در مقابل عموم مسلمين، محبت داشته و اقرار نمايد كه داراي يک دين مي‌باشند، و خيرخواهي را بطور شامل و به مفهوم كلي آن، در مورد آنها به كار بندد. و اما در مورد غير مسلمانان همين بس است كه گفته شود: وقتي پيامبرρ در بدترين روز زندگي خود همان زماني كه از طائف باز مي‌گشت، جبرئيلυ بر پيامبرρ نازل شد و در كلام وي چنين آمد: الله عزو جل، فرشته‌ي كوه‌ها را مبعوث فرموده تا آنچه را كه در مورد آنها مي‌خواهي، به او امر نمايي، و در پي آن فرشته‌ي كوه‌ها پيامبرρ را خطاب قرار داده و بر وي سلام نمود و گفت: «اي محمد به راستي الله، سخن قوم تو را [كه در بين آنها بودي] شنيد، من فرشته‌ي كوه‌ها هستم و پروردگارت مرا براي تو، مبعوث نموده تا گوش به فرمان تو باشم، پس چه مي‌خواهي، اگر بخواهي، كاري مي‌كنم تا آنان را دو كوه فراگيرد»، پيامبرρ به او فرمود: «نه، اميد دارم، تا آيندگان آنان افرادي باشند كه فقط الله را بطور يگانه، عبادت كنند، و به او ذره‌اي، شرک نورزند»(صحيح بخارايي 3059، صحيح مسلم نيشابوري4754، صحيح الجامع آلباني 5141)؛ و يا داستاني كه پيامبرρ در مورد يكي از انبياء تاريخ گذشته حكايت فرمود، در حالي كه قومش آن نبي را زده و خون‌آلودش مي‌كردند، مي‌فرمود: «يا الله! قوم مرا ببخش، آنان نمي‌دانند». (صحيح بخاري(بخارايي) 3290، صحيح مسلم نيشابوري 1792، السلسلة صحيحة آلباني 3175)؛ علماي اسلام از اينگونه احاديث بدين-صورت برداشت مي‌كنند، همان‌طوري كه يک مسلمان دوست دارد كه وارد بهشت

شبهات و رد آنها:

دعوت سلفيت در اين روزگار از فرومايگانِ روزگار، در امان نمانده است؛ همان كساني كه از ورود شبهاتشان در مقابل دعوت اسلامي هيچ كوتاهي نكرده و نميكنند؛ ولي به شكر و ستايش الله سبحانه و تعالي اين شبهات دائما لگدمال شده و همه روزه پوچ بودن آنها آشكارتر ميشود و در پي اين مسائل هر طالب علم تازهكاري ميتواند، با رَدّهاي وارده بر آن دلايل بيپايه و اساس، منهج سلف صالح را بهتر بشناسد.

از شبهات وارده ميتوان از اين سخن آنها ياد كرد كه چرا در حالي كه نامي از سلف در قرآن و سنت وجود ندارد، ما خود را سلفي ميناميم؟

در جواب اينگونه ميگوئيم: اطلاق اين نامها بر هر حقيقتي هيچ ضرري ندارد و چه در مسائل شرعي و چه در مسائل مباح نامگذاري بر هر امري، به شرطي كه آن نام شموليت بر باطلي نداشته باشد، نه تنها ضرري را متحمل كسي نخواهد كرد بلكه امري ضروري است. همانگونه كه مسلمانان علم سندشناسي را كه در زمان پيامبر ρ نيازي بدان نبود، [و هيچ وجودي نداشت، بعدها] علم ((مصطلح حديث)) ناميدند.

و يا نامگذاري بعضي از مسلمين به ((مهاجرين)) به سبب هجرتشان، و يا ((انصار)) به علت نصر و ياريشان، و ((تابعين)) به خاطر تبعيت آنها از مهاجرين و انصار و از خيري كه در آنها ديده بودند.

پس با اين وجود چه مشكلي وجود دارد كه عدهاي را نيز سلفي بناميم؟ و اين افراد همان كساني هستند كه از اسلوب و منهج سلف صالح در فهم دين تبعيت ميكنند!

شود، دوست داشته باشد كه كافرترين شخص دنيا هم مسلمان شده، و وارد بهشت شود و آنها را به منهج صحيح صحابه، با علمِ به «**قرآن**» و «**سنت صحيحة**»، و **در نظر گرفتن شرايط روحي طرف مقابل**، و با اخلاقي نيكو و **درس گرفتن** از **سيره** و **تاريخ** زندگي پيامبرρ، دعوت دهد و از خداي **خودش**، همان خداوندِ سبحاني كه طبق آيات قرآن در آسمان و طبق حديث صحيح در منتهي اليه آن قرار دارد، براي كافرين و منافقين طلب هدايت نمايد و دلسوزانه و از روي تحنين به كمك و مساعدهي هدايت آنها بشتابد. (مترجم).

و اما سلف صالح: که ما از آنها تبعيت مي کنيم صحابه و تبعيت کنندگان از آنها در خير و نيکي مي-باشند، و همان بهترين امت (خير القرون)[1] هستند؛ اين نامگذاري کاملا ضروري ميباشد تا اينکه گروهي که راه هدايت را ميپيمايد، از ساير گروههاي گمراه جدا شود؛ گروه هاي گمراهي که از منهج صحابه در فهم دين عدول کرده اند و راه و روش خوارج افراطي سختگير، و يا تاويل کنندگان فاقد درک قلبي، و يا مقلدين دچار جمود و... را براي خود برگزيده اند.

لازم بذکر است، ما هيچگونه تعصبي بر اين اسم نداريم و هر مسلماني که شهادتين بر زبان جاري کرده و به اندازه ي توانش و بر حسب مقتضيات، به دين عمل کند را دوست داريم و از هر مسلماني که خدا و رسولش را دوست ميدارد، طلب دوستي و ياري مي کنيم. ولي در عَوَض اگر کسي خود را سلفي بنامد، ولي گرفتار باطل شده باشد، هر چند که دشمن کافري هم داشته باشد از ما ياري نخواهد يافت و در ظلم وي شريک نخواهيم شد.

و دوستي و ولاء ما، با هر مسلماني بر اساس دين و اعتقاد و ايمانش ميباشد.

و ما در حرکت دعوتي هستيم که ناميده ميشود:

((دعوت سلفي))

اين دعوت، دعوت به منهج کاملي در فهم و عمل به اسلام است و دعوت بسوي آن و ... است.
دعوتي است که علماي سلف، طي قرون متمادي تا به امروز، با همکاري و همفکري يکديگر، در شرح و توضيحش

---

[1] - اشاره به آن سخن پيامبر ρ است: «بهترين مردم کساني هستند که در زمان من ميباشند، سپس کساني که آنها را درک ميکنند، سپس کساني که آنان را درک ميکنند..." از آنجا که مطمئناً کساني بر اسلام حقيقي هستند که از «خير القرون» تبعيت ميکنند، اين حديث ارزش بيشتري پيدا مي کند و به همين دليل سعي کردم، آدرسهاي مربوط به آن را از کتب معتبرتر حديث، تخريج کنم: صحيح بخاري 2600، 3571، 6281، 6282، 6510، 6547، صحيح مسلم 6422، 6424، 6427، سنن ترمذي 2255، 2338، 2339، 4025، صحيح ابن حبان 4245، 7115، 6613، 7108، 7114، سنن نسائي 3819، سنن ابن ماجه 2429 (مترجم).

همت گمارده‌اند؛ ما نیز سعي مي‌کنیم تا بر منهج این اهل علم حرکت کنیم و از کوشش آنها استفاده نمائیم؛ چه کسي مي‌تواند از اصول فقهي که امام شافعي در کتابش «الرساله» آورده است خود را بي‌نیاز بداند؟ و یا چه کسي مي‌تواند به بحثهائي که علي ابن بیطالب و ابن عباس با خوارج داشتند، در حالي که خوارج قائل به جان و مالي براي مسلماناني که مرتکب گناه مي شدند، نبودند، در خود بي‌نیازي حس کند؟

و همچنین، آیا کسي مي تواند بگوید که من نیازي به فقه امام مالک و یا ردهائي که امام احمد بر زنادقه وارد کرده است، ندارم؟ و یا همچنین در مورد مجموعه رسائلي که شیخ الاسلام ابن تیمیه در بیان مسائلِ شرعي سراسرِ خیر تألیف نموده و یا ردودي که بر فرق ضاله وارد کرده است؟

باید دانست که تمامي اینگونه موارد است که قواعد منهج سلف را شکل داده‌اند؛ منهجي که بطور قطع و یقین، هیچ طالب علمي در این روزگار، از آن بي‌نیاز نیست.

اضافه بر این مطالب باید گفت، چیزي که قبل از هر چیز باید به آن رجوع کرد، نصوص کتاب الله جل جلاله و سنت پیامبرρ مي‌باشد؛ بطور کلي در یک جمله مي‌توان گفت: سلفیت، تبعیتِ با نگاه باز، از قرآن و سنت و علمائي است که در فهم دین و ابلاغش همت گمارده‌اند.

در هر حال باید گفت، کساني به سلفیون ایراد گرفته و مي‌گویند چرا آنها براي خود اسم انتخاب مي‌کنند، خودشان نیز براي خود اسمهایي را بر مي‌گزینند و دیگران را به چیزي متهم مي‌کنند که خود به آن گرفتار هستند و این چیزي نیست جز تبعیت از هواي نفس.

و البته فَرَقي بین ما و دیگر فُرَق وجود دارد و آن عدم تعصب بر اسم منهج است، بر سر اسم آن مشاجره نمي‌کنیم و آن را راهنمائي براي رسیدن به اسلام نمي‌دانیم، بلکه مي‌گوئیم ما، اولُ و آخر مسلمان هستیم و ان شاء الله خواهیم بود و این اسمي است که الله براي ما برگزیده است، «مسلمان» و در انتخاب دین هم به اسلام راضي هستیم و هرگز دین دیگري را نمي‌پذیریم.

و سلفیت براي ما معني و مفهومي ندارد، بجز «اسلام صحیح»، همان اسلامي که مطابق با کتاب الله و سنت پیامبرشρ و در تبعیت از سلف صالح رضوان الله علیهم، است.

شبهي دوم:

بعضي به ما ميگويند شما مقلّد هستيد؛ و بايد گفت اين سخن آنها، افترائي بيش نيست و ما هرگز مقلد نيستيم و در واقع سلفي واقعي كسي است كه از حق و نور تبعيت ميكند، علماي امت را اكرام كرده و به اندازهي زحمتشان بر آنها ارج مينهند و هرگز در مقابل فقه و علم آنها تكبر نميورزند، در هر جا حق را بيابند از آن تبعيت كرده، و اهلِ طعنه، لعن، نفرين، ناسزاگوئي و تحقير كردن نيز نميباشند.

سلفي حقيقي كسي است كه: هرگز روا نميداند تا كسي مانند بچهاي كه هنوز به سن تكليف نرسيده و فقط كمي از قرآن و سنت ميداند، خودش را در رديف علماي فاضل و پر خير امت قرار دهد، و بعنوان مثال بگويد: من همانند امام مالك و امام شافعي هستم و يا بگويد: فهم من در حدّ احمد بن حنبل و يا امام ابوحنيفه ميباشد، و بر عكس به گونهاي است كه خودش را در حدّ و اندازه خودش قبول دارد؛ فضل و منزلت سلف امت و علماي اين منهج را نگه ميدارد و از روي حق و تبعيت از علماء در آن، به اندازهاي كه در خور آنها است، به آنها احترام گذاشته و آنها را اكرام ميكند، وقتي فتوائي از آنها با دليلي نادرست ميبينند، اول در عَوَض اينكه بگويد: آن عالم اشتباه كرده است، فرض را بر اين قرار ميدهد كه خودش دليل را درست درك نكرده است، و بعد از آن براي علماء در اجتهادِ اشتباهشان عذر ميآورد، زيرا ممكن است دليلي كه به ما رسيده است به آنها نرسيده باشد و يا اينكه برداشت ديگري به غير از برداشت ما از آن دليل داشتهاند.

در اين زمينه نيز امام ابن تيمية رحمهالله كتابي با عنوان «**رفع الملام عن ائمة الاعلام**» تدوين كرده است.

مثالي از اين افراد كوتَه فكر را كه خودم با چشمانم ديدهام براي شما بيان ميكنم: جواني را ديدم كه سن او به هفده سال نميرسيد و جز اندكي از علم دين نمي-دانست، وقتي براي او اجتهاد امامي ذكر شد، گفت: «ما براي خودمان شخصيتي هستيم و آنها نيز براي خودشان شخصيتي بودند».

جالب است! چطور ميتواني شخصيتي در دين باشي، در حالي كه خود را با بزرگان دين در يک سطح ميبيني! آيا

بهتر نیست بگوئي: فهم من این است و یا حد علمي من این است یا الله از من بندگي‌اي نخواسته است بجز در حد توانائي‌ام در فهم و ادراک.

خلاصه: سلفیون مقلد نیستند بلکه تابع حق هستند و ایضاً هیچگاه علماء را تقبیح نکرده و با ایراد گرفتن و طعنه زدن و بدگوئي، مقابل آنها تکبر نشان نمي‌دهند؛ بلکه در تعامل با آنها اینگونه مي‌گویند: «پروردگارا! ما را و آن برادرانمان را که در ایمان از ما پیشي گرفتند، بیامرز! و در دلهاي ما هیچ کینه‌اي در حق کساني که ایمان آورده‌اند، قرار مده! پروردگارا! توئي مهربانِ دائماً رحمت کننده»[1].

سلفیون در موارد اختلافي به کلام الله و سخن رسولشρ رجوع مي‌کنند[2] و در فهم آن دو نیز از گفتار امامان امت و سلف صالح - صحابه و تابعین و پیروي کنندگان از آنها تا روز قیامت - کمک مي‌گیرند. و هیچ زشتي‌اي در استفاده از اقوال آنان در فهمِ قصد و نیت الله و رسولش وجود ندارد، و این واضح است که علماء فقیه‌تر و عالم‌تر از ما مي‌باشند که علت آن اخلاص و صرف وقت بسیار آنها در علم و عمل مي‌باشد.

اي واي بر کودکان و نوجواناني که بعد از یادگرفتن روخواني قرآن، جار و مجرور، و فعل و فاعل خود را در ردیف امامان دین و بزرگان مسلمانان قرار مي‌دهند، که این جز گمراهي آشکار چیز دیگري نمي‌باشد.

من خود دیده‌ام که بعضي نوجوانان با این دید غلط که خود را عالم به قرآن و سنت مي‌دانند، کلامِ الله و رسولش

---

[1] - وَالَّذِينَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ (الحشر: 10)

[2] - دلایل زیادي هم از قرآن و هم از سنت بر این امر دلالت دارد که تنها یک آیه ویک حدیث را در تائید یکدیگر، براي دلیل بیان مي‌کنم: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً معني: ... پس اگر در چیزي اختلاف کردید به الله (قرآن) و رسولش(سنت وي) رجوع کنید، اگر ایمان به الله و روز قیامت دارید و این است بهترین و نیکوترین تاویل(النساء:59). و پیامبر ρ نیز فرموده است: من دو امر را بین شما باقي مي‌گذارم، مادامي که به آن دو تمسک جوئید، هرگز گمراه نمي شوید: کتاب الله و سنتم. (موطا) (1638) (مترجم).

را به بازي گرفته و دچار فتنه مي‌شوند؛ حرام، حلال، دعوت، سياست، عبادات وديگر مسائل اين دين حكيمانه را با وارد كردن عيب و ايراد برآنها به دين ديوانگان و احمقان و غافلان تبديل مي‌كنند.

و احمقانه‌تر از آن اين است كه شخصي اقدام به تبليغ دين و استنباط احكام از قرآن و سنت كند، در حالي كه نه زبان عربي را مي‌فهمد و نه ذره‌اي از اصول فقه و قواعدش را مي‌داند!

بطور خلاصه مي توان گفت: شخص سلفي مقلد نيست و در عين حال با فخر فروشي خود را قدر آن بزرگ نمي‌داند كه از فهم صحابه، تابعين، علماي پيشوا و بزرگاني كه حافظ دين بوده‌اند و با اخلاص تمام آن را در عصرهاي متمادي اسلام تا به امروز ابلاغ كرده‌اند، اعلام بي‌نيازي كند، و بايد گفت سلفي حقيقي تبعيت كننده، خواهان هدايت، بينا و جستجوگر هميشگي حق، با استفاده از دليل مي‌باشد، به علماي امت و بزرگان آن احترام گذاشته و هيچگاه درصدد عيبجوئي و جستجوي لغزشهاي آن بزرگواران بر نمي‌آيد، و مطمئناً اينگونه عيبجوئي‌ها باعث نجات هيچ كس نخواهد شد.

التزام به جماعت مسلمين داشته و در ايجاد وحدت بين آنها تلاش مي كند و هرگز بسوي فرقه‌اي شدن و ايجاد دشمني بين مسلمان براي بدست آوردن اندک متاعي اقدام نمي‌كند. اين وصف حال يک سلفي حقيقي است و از الله مي-خواهيم تا ما را از آنها قرار دهد.

لازم ديدم تا اين مطالب را در اين كتب اضافه كنم و ان شاء الله كه خداوند، بار ديگر ويرايش علمي اين كتاب را بر من آسان گرداند، تا با تغيير دادن بعضي عبارات، مهمترين مسائل منهج سلف و بركتهاي آن را بيان دارم.

از الله سبحان مي خواهم تا اين كتاب را در كفه‌ي حسنات ما قرار داده و باعث يكپارچه شدن هدف اين امت شود و با دستان ما، عزت و نصر را براي اين دين مهيا سازد، البته كه الله بر امرش مسلط است در حالي كه اكثر انسانها نمي‌دانند.

عبد الرحمن عبد الخالق

مقدمه چاپ اول:

بسم الله الرحمن الرحيم

إنّ الحمد لله، نحمده و نستعينه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضلّ له و من يضلل فلا هادي له و أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريک له و أشهد أنّ محمد عبده و رسوله.

بهترين کلام، کلام الله تعالي ميباشد و بهترين روش، روش محمد ρ ميباشد و بدترين امور مسائلي است که در دين احداث ميشود و هر حادثي بدعت، و هر بدعتي گمراهي، و هر گمراهياي نيز بسوي آتش جهنم ميباشد.

اما بعد:

مسلمانان در زمان تاريخ طولاني خود، به فتنه هاي عظيمي گرفتار شده اند و در اين دين عزيز اسلام، بدعتها و گمراهيهاي زيادي وارد شده است، در کتابِ الله تحريفاتِ تفسيري و شبهاتي وارد شده و عدهاي از آن روگردان شده-اند.

يکي ديگر از اين فتنههاي عظيم، کنار رفتن آثار دين و ضايع کردن اصول و زشتيها و تباهيهايي است که در دين به آن اشاره شده است، و اگر خواست و ارادهي الله سبحانه تعالي بر حفظ اين دين و جلوگيري از حيلهي دشمنانش نبود، جهد و کوشش آن دشمنان در تحريف اين هديه الهي و کشاندن آن به گمراهي و پذيرش مبطلات و اراجيف به ثمر مينشست، و راه و روش اين دين مانند دينهاي به انحراف رفته ديگر ناپديد ميشد. حرکتهايي که در تصحيح، و دادن زندگي دوباره به دين صورت گرفته است، همان حرکت سلفي است که بر حفظ اصول اين دين همت گمارده است؛ در اين منهج بصورتي پاک و ناب و خالص راه ورود هر بدعت و گمراهي بسته شده و تأويلات و تحريفات از اين منهج محو شده است.

اين امانت از صحابهي عادلΨ به طور کامل نقل و بدون نقص ابلاغ شده است؛ و در برابر هر تاويل باطلي چه در مرحلهي پذيرش و چه در مرحله إفساد، مسلح شده است؛ و بعد از آنها پرچمشان در اختيار علماي تابعين و بعد از آنها توسط علماي ديگري، يکي بعد از ديگري برافراشته شده است.

در زمان صحابه سرزمينهاي اسلامي گسترده شد، بطوري

كه از ملتهاي فارس و روم و ... عدهي زيادي در اين دين داخل شدند؛ بعضي از اين افراد غير عرب زبان، دانسته و ندانسته قصد وارد كردن مسائلي را در دين داشتهاند، ولي اين كار آنها مصادف با مقاومت علماي روشنگر شد؛ علمائي كه نگهباني، براي كتاب الله و سنت رسولشρ بودند، و تاريخ بيانگوي كوششهاي فراوان آنها ميباشد؛ جنگ با كساني كه اسلام را باطل ميدانند و وارد كردن ردّ بر كساني كه دين را ساختگي ميخوانند و ايستادگي در برابر حاكميت و رفتار سياسي و همچنين نشر دين در هر گوشهاي به شكلي پاک و خالص، فقط براي اين صورت گرفت تا پرچم علم و ايمان، با عزت و چيرگي تمام برافراشته بماند و به نفرات بعدي منتقل گردد.

اين دين تا زماني كه مرداني مخلص و فرزنداني نيكو و مبارک دارد، زنده خواهد ماند؛ كساني كه در عينِ اخلاص به الله، به كتاب الله همانگونه كه نازل شده و به سنت رسولشρ همانگونه كه به ما رسيده است، ايمان آوردهاند و به هر دوي آنها يعني كتاب و سنت تمسک ميجويند، و با چنگ و دندان آن را براي خود محفوظ ميدارند؛ و با هر غوطهوري در گناه و دروغگويي، كه قصد تغيير و يا تحريف و يا كم و زياد و متلاشي كردن دين را دارد، دشمني كرده و به جنگ ميپردازند.

بايد آگاه باشيم كه در عصر حاضر، حمله به اين دين زياد شده است، به علت استمرار عزت و سروري اسلام در قرون متمادي قلوب كافرين از شدت خشم به خروش آمده است و از آنجا كه فرزندان اسلام را از كتاب پروردگارشان و سنت رسولش در غفلت ميبينند - دو منبعي كه توسط آنها عزت و نصر الهي و چيرگي به دست ميآيد - شمشير بَر گردن مسلمانان گذاشته و با نيروهايي كه تربيت كردهاند در دين فساد ميكنند، و نوجواناني را انتخاب كرده و به فساد مبتلا ميكنند. در نتيجه اين كيد آنها، شاگرداني را در بين مسلمانان تربيت ميكنند كه هر چه را كه آنها ميخواهند به زبان ميآورند و مطابق ميل آنها فكر ميكنند و دشمني با اسلام توسط فرزندان خود اسلام صورت ميگيرد و توسط خودِ وارثين كتاب و سنت به آن دو طعنه زده ميشود.

و داروي اين فتنهها چيزي نيست، جز تربيت مرداني طراز اول بر مناهج اوليه [اسلام]؛ منهجي كه در آن عزت و سروري و پيروزي و تمكين وجود داشت، به قول امام

مالک رحمه‌الله: این امت اصلاح نمی‌شود مگر با چیزي که اول آن [سلف امت] اصلاح شد؛ مرداني که کتاب را به همان شکلي که نازل شده است درک می‌کنند و فهم آنها نیز از سنت، بر اساس اصول و قواعدي است که علماي سلف یکي بعد از دیگري و زماني در پي زماني دیگر و به همان شکل که از پیامبر رسیده است، تدوین کرده‌اند؛ علمائي که هم اکنون نیز در مقابل اباطیل و مقبوحاتي که زمین را پر از شر و یا غم و دل شکستگي کرده است، ایستاده-اند؛ بدون تردید الله بر همه چیز غالب و چیره است و خواست او نیز بر این است که همواره طایفه‌اي از امت اسلام را در زیر سایه‌ي حق و حقیقت، تا روز قیامت یاري فرموده و غالب قرار دهد.

این کتاب نیز مختصري از اصولي است که منهج علماي سلف، در فهم کتاب و سنت و عمل به آن دو، بر آن قرار دارد.

این کتاب شرح مسائلي است که پویندگان راه سلف را از مبتلا شدن به بی‌نظمي در درک و فهم، حفظ کرده و توسط آن می‌توانند مردم را راه‌هاي کج و هلاک کننده، به راه مستقیم، راهنمائي کنند؛ از الله می‌خواهیم تا زماني که این دنیا باقي است، توسط این کتاب نفع رسانده شود و این کتاب را براي وجود خودش خالص گرداند، که اوست شنواي اجابت کننده.

اصل اول: توحيد

در اصول منهج سلفي اولين[1] و مهمترين مسئله توحيد است.

بايد توجه داشت كه توحيد بر خلاف فهم عدهٔ كثيري بدين معني نيست كه لا خالق الا الله (دنيا فقط يک خالق و آفريدگار دارد)[2]، بلكه فهمِ از توحيد براي شخصي كه بر منهج سلف قرار دارد، شامل مفاهيم عظيم، مسائل بزرگ و زدودن شرک به الله تبارک و تعالي و الحاد در اسمهايش مي‌باشد؛ عدهٔ زيادي از مسلمانان از اين اصول و قضاياي توحيد بي‌اطلاع هستند و در عين حالي كه خود را مؤمن و موحد مي‌پندارند، در شرک گرفتار مي‌باشند؛ چه بسا كه در قسمتي از صفات و اسماء خداوند، مؤمن

---

[1] - متاكداً بايد دانست، همانطور كه در قرآن، احاديث و تاريخ زمان زندگي پيامبرρ آمده است، اولين چيزي كه به مسلمانان ياد داده شد و از آنان خواسته شده است، فراگرفتنِ توحيد، و صبر و پايداري بر آن بود؛ كلام پيامبرρ هنگام ارسال معاذτ به يمن نيز بيانگر اين مسئله است؛ بطوري كه پيامبرρ به وي فرمود: اول به مردم توحيد را ياد بده و بعد در صورت پذيرفتن آن، نماز و زكات را به آنها آموزش بده. مسئله‌اي كه بايد در نظر گرفت اين است كه تمامي مسائل اعتقادي و رفتاري اسلام يک جا نازل نشده است، و به مرور زمان و درخور حال افراد، نزول پيدا كرده است. (مترجم).

[2] - در آيات و احاديث بسياري اشاره شده است كه مشركين قبل از اسلام به خالقي يكتا اعتقاد داشتند ولي براي الله، در مقام الوهيت، شريک قرار مي‌دادند؛ بعنوان مثال مي‌توان به اين آيات رجوع كرد: (قُل لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ) (84) (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) (85) (قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) (86) (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ) (87) (قُلْ مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ) (88) (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ) (89) (المؤمنون) (بگو: زمين و آنچه در آن قرار دارد، براي چه كسي است؟ اگر مي‌دانيد!) (84) (خواهند گفت: براي الله. بگو پس چرا پند نمي‌گيريد؟ (85) (بگو: چه كسي پروردگار آسمانهاي هفت-گانه و پروردگار عرش بزرگ است؟) (86) (خواهند گفت: براي الله! بگو: پس چرا تقوا پيشه نمي‌كنيد؟) (87) (بگو: اگر مي‌دانيد، ملكوت هر چيزي به دست چه كسي است؟ و او پناه مي‌دهد و پناه دهنده‌اي براي پناه دادن وي وجود ندارد) (88) (خواهند گفت: الله؛ بگو پس از كجا فريب داده مي‌شويد؟) (89) (مترجم).

باشند و در صفت و يا اسم ديگري ملحد؛ و يا اينكه بوسيلهي عبادت چيزي غير از الله سبحانه و تعالي دچار شرك و مشرك شدن گردند.

اصول توحيد در اعتقاد سلف:

اولا: ايمان به صفات و اسماءِ الله سبحانه و تعالي، بدون تحريف و تأويل و بر اساس آنچه كه ذات سبحانش آنها را به خود نسبت داده است:[1]

الله سبحانه و تعالي در كتابش، خود را با آياتِ بسيار زيادي توصيف فرموده است و اين امر توسط رسولش نيز در احاديث فراواني نيز صورت پذيرفته است؛ و اين احاديث در كتب سنت مثل بخاري، مسلم و مسند احمد و... جمع آوري شده است و استناد ما نيز فقط به آن احاديثي است كه صحيح بودن آن با «علم مصلح حديث» و «سند شناسي» به اثبات رسيده باشد.

هر آنچه را كه الله به ما خبر داده، تصديق ميكنيم و به آن ايمان ميآوريم و اين را نيز بايد بدانيم كه ايمان به صفات الله سبحانه و تعالي، مهمترين قضيه از قضاياي عبادي و ايماني ميباشد، كما آنكه از پيامبرρ آمده است: ((قل هو الله احد معادل يک سوم قرآن ميباشد))[2] و در اين سوره وحدانيت چيزي به اثبات نمي-رسد، بجز توحيد، در صفاتِ الله سبحانه و تعالي.

و اين در حالي است كه تحريف كنندگان و تأويل كنندگانِ دين، عمداً سعي در پرده كشيدن بر روي نورِ اين آيات و دور كردن آن از مؤمنين ميباشند؛ و بطور مثال اين شبه را وارد ميكنند كه اين آيات متشابه هستند و نبايد در پس معني كردن آنها باشيم و فقط به آنها به سبب نازل شدنشان ايمان ميآوريم؛ اين سخن آنها [العياذ بالله] بدين معني است كه بر هيچ مؤمني جايز نيست تا ذرهاي از معني آن آيات بداند؛ و همچنين

---

1 - بايد در نظر داشت كه شرح و تفسير با تاويل فرق مي كند: تفسير به معني بازكردن مسئله و شرح دادن آن مي باشد ولي تأويل به معني اين است كه: برداشتي به غير از ظاهر مسئله از آن مسئله داشته باشيم. (مترجم)

2 - اين حديث تقريبا در تمامي كتب معتبر حديث آمده است ولي در اينجا فقط به آدرس آن در صحيحين اكتفا ميكنيم: صحيح بخاري 4893، 4895، 4695، 7209، صحيح مسلم 1836، 1838، 1839 (مترجم)

آیاتي مثل: «و پروردگارت مي آید و ملائكه [نیز] صف در صف»[1]، را كه در مورد صفات الله است در برابر آیاتي مثل «الم» و «كهیعص» كه معني قابل فهمي ندارند، قرار مي-دهند؛ با این شبهات از ورود نورِ این آیات به قلوب مسلمین جلوگیري كرده و مسلمان [فتنه زده] آنچنان كه شایستهي جلال، بزرگي، شأن و برتري ذات الله است، عظمت پروردگار را حس نميكنند؛ آیا ایمان چیزي به غیر از مملؤ شدن قلب به نور صفات الله و تلؤلؤ آن به معرفت معبود و مولایش ميباشد؟ آنان در این پندارند - و چه پندار باطلي - كه اعتقاد سلفي همان ایمان احمقانه است، در حالي كه این اتهام از سلف صالح به شدت دور بوده، و باید دانست سلفیون به تمامي آیات صفات، همانگونه كه نازل شده است، ایمان دارند و معناي آن آیات را از زبان عربي كه زبان نزول قرآن است، استخراج ميكنند؛ سبحان الله، قدرت و عظمتش، قلب را از ترس مي لرزاند و مسلماً آنچه را كه تقدیر كند كسي نمي تواند عوض كند.

اما آن اهل تأویل، به عمد آیات صفات را به پندار اینكه آن را تأویل كرده اند وارونه جلوه ميدهند وقتي در آیه به اشاره به آمدن الله در روز قیامت ميشود، [مي گویند: منظور چیز دیگري است] و آمدن الله را به آمدنِ امرِ الله، تأویل ميكنند؛ و یا قرار گرفتن الله تعالي بر عرشش را به تصرفش بر عرش، و دستش را به قدرتش؛ و صورت سبحانه و تعالياش را به ذاتش تأویل ميكنند، به معبودي كه بالاي عرش است ایمان نیاورده و ميگویند عرشي وجود نداشته و منظور از آن فقط محل پادشاهي است، براي الله مكان قائل نشده و چه بسا كه نزدیك است تا بگویند: براي الله، بطور كل، مكاني وجود ندارد، چه در دنیا و چه در خارج آن! جایز نميدانند كه انسان مؤمن بگوید: الله در آسمان است[2]، كسي كه این سخن را

---

[1] - وَجَاء رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (الفجر:22).

[2] - كه این امر مخالف نص صریح قرآن است كه الله مي فرماید: أأَمِنتُم مَّن فِي السَّمَاء أَن ... (16) أَمْ أَمِنتُم مَّن فِي السَّمَاء أَن ... (17) (الملك) معني: آیا ایمن شدید از كسي كه در آسمان است كه... ، ولي بعضي شبه وارد كرده و ميگویند: منظور از این آیه ملائكه ميباشند، بدون اینكه توجه داشته باشند كه فعل هر دو آیه «یرسل» و «یخسف» مفرد است و فقط به یك نفر مختص ميشوند. (مترجم).

بگويد بدعت گذار دانسته و تكفيرش مي‌كنند، [بعد از قبول نكردن قرآن] نوبت به رد احاديثي مي‌رسد كه اشاره به صفات الله دارد، مانند حديث: «پروردگار ما در هر شب بر آسمان دنيا فرود مي‌آيد»[1]، تصديق كننده‌ي اين حديث را دشنام داده و در ادامه مي‌گويند: منظور از فرود آمدنِ الله، فرود آمدن رحمت وي مي‌باشد و ذات سبحانه و تعالي فرود نمي‌آيد و صعود نمي‌كند؛ و بالاتر از عرش چيزي وجود ندارد و خودش بالاي خودش مي‌باشد؛ به همين منوال سخن گفتن الله را نيز رد مي كنند[2] و [و اينگو نه وانمود مي‌كنند كه] اگر الله بخواهد چيزي را به كسي بگويد، آن چيز را در درونش خلق مي‌كند و سخن گفتن الله، نزد آنها مثل نفث في الروع (القاي قلبي) مي‌باشد و از اين رو احاديث صحيح بخاري را تكذيب مي‌كنند، [بطور مثال] احاديثي كه در آنها آمده: الله در روز قيامت با صدائي كه در نزديك و دور يكسان شنيده مي‌شود سخن مي‌گويد: «من پادشاه هستم، كجايند پادشاهان روي زمين؟»[3].

بحثهايي بدين شكل بطور كامل باز شده است و به شكر الله رَدّهاي زيادي در محاضرات توحيد بر آنها وارد شده است.

مسئله مهم در مورد اين گروه از مسلمين كه خود را هدايت شده تصور مي‌كنند، دروغ و افتراء بستن آنها به

---

[1] - اين حديث در «صحيحن» و تمامي «سنن اربعة» موجود مي‌باشد، صحيح بخاري 1128، 6176، 7328، صحيح مسلم 1124، 1127، 1722، 1723، 1725 (مترجم)

[2] - كه در آيات بسياري به آن اشاره شده است از جمله: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً أُولَـئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلاَّ النَّارَ وَلاَ يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلاَ يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (البقرة:174) - تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ اللّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَـكِنِ اخْتَلَفُواْ فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلُواْ وَلَـكِنَّ اللّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (البقرة:253) - إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً أُوْلَـئِكَ لاَ خَلاَقَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ وَلاَ يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ وَلاَ يَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلاَ يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (آل-عمران:77) - وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (النساء:164) (مترجم).

[3] - صحيح بخاري 4694 و 6372 و 7217 ، صحيح مسلم 6999 (مترجم)

الله است و اين در حالي است كه الله بدترين زشتي‌ها را به كسي اطلاق مي‌كند كه در مورد چيزي كه الله آنرا حرام نكرده است، بگويد: آن را الله حرام كرده است[1]؛ حال ببينيد وضع كسي كه الله را توسط هواء نفسش توصيف مي‌كند، چگونه است؟ كسي كه آيات الله را وارونه جلوه داده و نور احاديث نبوي را در پشت پرده‌اي قرار مي‌دهد و كسي را كه آيات قرآن و احاديث نبوي را تصديق كند، گمراه مي-داند!

خلاصه: سلف، به صفات و اسماء الله سبحانه و تعالي به همان شكل كه در كتاب نازل شده و بر زبان رسول الله جاري شده است ايمان مي‌آورد، خواه از اخبارِ متواتر صحيح باشد، خواه احاد و صحيح، خبر آحاد و صحيح هم علم و هم عمل را در بر دارد، چگونه مي شود علمي وجود داشته ولي عملي را در پي آن وجود نداشته باشد و بر عكس، عمل چگونه بدون علم امكان پذير است؟ و براي هيچ مسلماني مجاز نمي‌باشد كه عملي را به دين نسبت داده و سَرِخود آن را انجام دهد، بلكه بايد با دليلي محكم آن را از شخصي راستگو كه از الله و رسولش ρ به ما خبر را رسانده بشنود، و بعد آن عمل صورت گيرد.

و بدينسان است كه سلفيون از افراد زيادي كه به غلط مي‌پندارند موحد به الله هستند جدا مي‌شوند؛ كساني كه صفات الله را وارونه جلوه داده و مردم را از ايمان آوردن به آن صفات و تصديق كردن معنايشان منع مي‌كنند، كساني كه معاني آن صفات را برگردانده و به ايمان آوردن به معاني ساختگي خودشان امر و فرمان مي‌دهند.

دوما: فقط الله سبحانه و تعالي را عبادت كردن و اينكه بايد بدانيم عبادت فقط نماز، زكات، روزه و حج نمي-باشد.

---

[1] - در اين مورد به اين آيات مي‌توان اشاره كرد: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى ‌الله كَذِبًا... معني: و چه كسي ظالمتر از كسي است كه به الله، دروغ و افترا ببندد (انعام:21 و 93، هود:18، عنكبوت:68، الصف:7) و همچنين: وَلاَ تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَـذَا حَلاَلٌ وَهَـذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُواْ عَلَى ‌الله الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى ‌الله الْكَذِبَ لاَ يُفْلِحُونَ (النحل:116) معني: به خاطر دروغی كه بر زبانتان جاری می‌شود [و چيزی را مجاز و چيزی را ممنوع می‌كنيد،] نگوييد: (اين حلال است و آن حرام)، تا بر خدا افترا ببنديد به يقين كسانی كه به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد!

عبادت شامل هر چيزي است كه در معني آن بگنجد، و رأس آنها دعا است و دعا همان عبادت است، دعا و طلب از كسي غير الله مجاز نمي‌باشد، حال حتي آن شخص فرستاده الله و يا به پندار غلط «ولي» شناخته شود؛ بعد از دعا مي توان از سجده، و يا انواع حب، تعظيم، خشية، خوف[1] و همچنين قرباني كردن، نذر و اميد ياد كرد؛ بايد آگاه بود تمامي اين امور مي‌بايست، فقط براي الله باشد، ولي اين در حالي است كه عده‌ي زيادي از انسانها اين اعمال را براي غير الله اداء مي‌كنند. براي شما خواننده‌ي گرامي همين دليل كافي است كه اگر بر سر يكي از قبرهاي زري كاري شده برويد، مي بينيد كه چگونه هر چيزي را از صاب قبر طلب مي كنند در حالي كه اين طلب بجز از الله جايز نمي‌باشد ؛ شفاء مريض، پيروزي بر دشمنان، شفاعت نزد الله، طلب ياري و حتي درخواست فرزند و به يكباره خير دنيا و آخرت را از آن مردگان طلب مي-كنند و اين عمل آنها همان شرك اكبر است كه بدست امت اسلام صورت مي‌گيرد؛ و در واقع آن اعمال را به اسلام نسبت مي دهند؛ براي بتها [يا معبودانشان] قرباني مي-كنند همانگونه كه در زمان جاهليت اين عمل براي طواغيت[2] صورت مي‌گرفت و به همين ترتيب نيز نذر، و كار به جائي مي‌رسد كه بر آن قبرها مانند كعبه طواف كرده و بر آنها آنگونه كه فقط شايسته‌ي الله مي‌باشد سجده مي-برند؛ آيا شركي از اين بالاتر وجود دارد؟

متاسفانه اين امور فقط بدست عوام الناس صورت نمي-گيرد بلكه توسط عده‌ي زيادي كه به پندار غلط عالم شرعي ناميده مي‌شوند نيز صورت مي‌گيرد؛ كساني كه با خود مدارك تحصيلي عريض و طويلي حمل كرده و گوئي وانمود مي‌شود كه اين مدارك براي آنها تقواي ديني مي-آورد؛ از اين موارد طريقتهاي صوفي و منهجهاي عبادي بدعتگذار را مي توان نام برد؛ و مسلك آنها نيز با

---

[1] - معاني خوف و خشية با هم كمي فرق دارد خوف از احساس ضرر كردن بوجود مي آيد ولي خشية ترسي است كه از هيبت و عظمت چيزي پديدار مي گردد (مترجم).

[2] - طاغوت به معني طغيان كننده مي‌باشد و طواغيت جمع آن است كه اصطلاحا به كساني كه در برابر الله طغيان كرده‌اند و سخن خود را با او برابر قرار مي‌دهد، گفته مي شود. (مترجم)

بزرگ شمردن اين قبور و ساخت و ساز حرم و بارگاه و مسجد بر آنها و يا دعوت مردم به قرباني، نذر، دعا وطواف برآن قبور، بنا نهاده شده است، الله نزد اينگو نه افراد [العياذ بالله] فراموش شده است و نه چيزي از او طلب مي‌كنند و نه اميدي به وي دارند مگر بواسطه‌ي اين قبور و تباهي‌ها؛ و با وجود اين همه اعمال ناشايست باز فكر مي‌كنند مسلمان هستند! آنها مسلمان نبوده و تشابه آنها به مشركيني است كه غير الله را عبادت كرده و مي‌گفتند: "آنان را نمي پرستيم جز براي آنكه ما را گامي به خدا نزديك سازند."[1].

دعوت سلفي اهم كار خود را بر تطهير انسانها از اين شرك آشكار و جلي قرار مي‌دهد و شك نمي‌شود كه بجز مشرك، كسي اين كارها را بزرگ نمي‌داند و بجز كور و نابينا[2] همان كسي كه از نور توحيد دور مانده است، شخصي از آن شركيات دفاع نمي‌كند.

سوما : ايمان به اينكه حق وضع قانون براي بشر از آن الله است و بجز او هيچ كس حق اين كار را ندارد.

همانگونه كه الله جل و علا فرموده است : "الله حكم مي كند و هيچ رد كننده‌اي بر حكم او وجود ندارد"[3] ، و همچنين : "فرمانروائي جز براي الله [جايز] نيست"[4]، بله، قانونگذاري حق پروردگار جل و علا مي باشد و حلال، چيزي است كه او حلال كرده است و حرام، همان است كه او حرام كرده است و دين، منهج، راه و روش همان‌ي است كه پروردگار صاحب جلال و بزرگي وضع كرده است، بدنبال اين مسئله تعرض به فرمانروايان زمين و پادشاهان و رؤساي

---

[1] - أَلاَ لِلهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاء مَا نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللهِ زُلْفَى إِنَّ اللهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللهَ لاَ يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (الزمر 3).

[2] - ... فَإِنَّهَا لاَ تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ(الحج 46) معني: چرا كه چشمهای ظاهر نابينا نمی‌شود، بلكه دلهايی كه در سينه هاست كور می‌شود. (مترجم)

[3] - أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَأْتِي الأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللهُ يَحْكُمُ لاَ مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (الرعد 41).

[4] - مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَآؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ (يوسف 40).

آن بر اساس دین اسلام باید صورت گیرد و بوجود آید زیرا آنها حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام می- کنند، با توحید دشمني کرده و به شرک به الله و مخالفت با وي در حق و فرمانروائیش ميپردازند ؛ امروزه اکثر فرمانروایان روي زمین و فرماندهان آن در مقابل این حقیقت قد علم کرده و برابر خالق سبحانه و تعالي که تمام هستي محل پادشاهي اوست، ایستاده و درشتي ميکنند و حرام او را حلال و حلال او را حرام ميخوانند، قانوني براي مردم به تصویب ميرسانند که بر خلاف قانون حق بوده و به یکباره به این گمان رسیده اند که شریعت و قانون اللهي موافق این عصر و زمان نميباشد و شرع نمي تواند عدل، مساوات، آزادي، عزت و بزرگي به همراه داشته باشد؛ شهادت و گواهي آنان بر این است که مؤمن هستند ولي دشمن ایمان و کافر به الله سبحانه و تعالي مي- باشند؛ و متأسفانه باید بگوئیم: اکثریت زیادي از انسانها از قوانین بزرگانشان که بر خلاف قوانین الله سبحانه و تعالي وضع شده است، اطاعت ميکنند، این عده به گمان اینکه مسلمان هستند نماز خوانده و روزه مي- گیرند و ... .[1]

دعوت سلفي، جهادي به تمام معني براي برگرداندن حق به محل خودش و قرار دادن دین براي الله یکتا ميباشد، و امت را از این شرک اکبر و کفر آشکاري که مشکلات زیادي درست کرده است، بي عیب ميگرداند، و این دعوت براي [ارتقاء] نداى خداوند که مقام بالاتر دارد و زبوني و پستى نداى کافرین صورت مي گیرد و با مردم همنوایي مکن مگر وقتي که حاکمیت براي الله و قانون گذاري مخصوص ذات یکتایش باشد، بدین ترتیب که قانون باید مطابق آنچه که در کتابش آمده و یا بر زبان رسولش صلي الله علیه و سلم جاري شده و یا به اجتهاد پیشوایان مسلمان زمان در آمده باشد، صورت پذیرد؛ پیشوایاني که قصدي جز رضاي پروردگار و موافقت اجتهادشان با شریعت اللهي

---

[1] - مي دانیم که حکم کسي را به حکم الله ترجیح دادن شرك است، کما آنکه وقتي حکم ذبح آمد، عده اي گفتند: چطور اگر الله کشته باشد حرام است ولي اگر شما بکشید حلال است در آن هنگام الله آیه 121 سوره الانعام را نازل فرمود و گفت: اگر از آنها اطاعت کنید همانا از مشرکین خواهید بود (با رجوع به تفاسیر مختلف از جمله ابن کثیر مي توانید درباره این آیه و حکم آن اطلاعات بیشتري پیدا کنید). (مترجم).

ندارند.

ناب كردن امت از اين شرك واجب است خواه با روشنگري و دعوت و خواه با جهاد، و اين مسئله يكي از قضاياي مهم اعتقاد سلفي مي‌باشد.

چهارماً: در منهج سلفي ايمان مي‌آوريم كه سه مسئله قضيه توحيد كه در قبل گفته شد جدائي ناپذيرند و وارد شدن چيزي هم در آنها قابل قبول نمي‌باشد، زيرا آنها اركان فهم عقيده‌ي سالم و معني كلمه‌ي لا اله الا الله مي‌باشند.

كسي كه به اله واحد ايمان مي‌آورد، لازم است تا آن اله را به صفتهائي كه در كتابش و بر زبان رسولش صلى الله عليه سلم آمده است بشناسد و بطور مطمئن بايد ايمان او با آن صفات موافقت داشته باشد؛ همچنين بايد دعا و طلبش فقط و بطور خاص از ذات سبحانه و تعالي‌اش باشد و در مورد ساير عبادات نيز از جمله قرباني، نذر، خوف، خشية، انابه[1]، توكل، قسم و تعظيم خود را براي الله خالص گرداند، قلب را از آنچه كه توحيد را خدشه دار مي‌كند پاك كرده و همان قلب را، از توحيد مملو گرداند، بايد ايمان و عملش را بر اساس شرع و فرمان الله كه برترين فرمانها مي‌باشد استوار گرداند؛ ديني وجود ندارد بجز آنكه الله وضع كرده است و طاعتي وجود ندارد بجز اطاعت از الله و يا اطاعتي كه اقتضاي طاعت او را برآورده كند - اطاعت از مخلوقي نشود بجز آنكه آن اطاعت موافق اطاعت از الله سبحان باشد -.

منهج سلفي تمامي اين قضايا را بطور كامل لازم مي داند. و قلب را از تبعيت از هر گونه شرك پاك مي كند زيرا ما اعتقاد داريم هر كس بميرد و كسي را به غير از الله براي طلب چيزي صدا زده باشد، از اهل بهشت نخواهد بود و همچنين اعتقاد داريم تحريف معناي اسماء و صفات الله شرك و كفر مي‌باشد هر چند كه در بعضي از آنها اين انحراف بوجود نيايد، معتقديم كه اگر كسي به

---

[1] - انابه يعني بازگشت. آن را توبه نيز معني كرده‌اند، و وعده‌ي الله بر اين است كه هر كس آن را نسبت به وي انجام دهد او را هدايت مي‌فرمايد، كما آنكه در قرآن داريم: ... وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ (الرعد27) - ... وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ (شوري 13). (مترجم).

چيزي به غير از آنچه الله نازل فرموده است حكم صادر كند كافر است و همچنين اگر كسي اعتقاد داشته باشد كه بشري مي‌تواند بدون رجوع و التزام به شريعت الهي و سير مقتضايش، حكمي در شؤون زندگي مردم و دنياي آنها صادر كند، همانا بنده و عبد غير الله است و به الله شركي جلي و آشكار ورزيده است، همانگونه كه الله تعالي فرموده است: "سوگند به پروردگارت، ايمان نمي‌آورند مگر آنكه، در اختلافي كه بين آنان در گرفت، تو را داور قرار دهند و آنگاه از آنچه [بدان] حكم كردي در خود هيچ دلتنگي نيابند و [بر آن] كاملاً گردن نهند"[1].

مسائل سه گانه اي كه بيان شد اركان اصل اول – توحيد – از اصول اساسي دعوت سلفي را شامل مي شوند، آنها سه ركن توحيد مي‌باشند كه نبود هر كدام از آنها اصل توحيد را مختل مي‌كند و اين اصل توحيد به منزلهٔ ورود به اعتقاد سلفي محسوب مي‌شود، و دليل آن اين است كه توحيد پر اهميت‌ترين قضيهٔ دين و در راس همهٔ مسائل آن مي‌باشد؛ و بدون آن مسلمان، مسلمان نمي‌شود.

در سه ركن بيان شده، فرعيات و شرحهائي وجود دارد كه در مواضع ديگر به آن پرداخته شده است و علماي سلف در قرون متمادي گذشته بطور كامل در كتابهايشان آنرا شرح داده‌اند ؛ و بر هر كسي كه در اين منهج گام بر دارد لازم است تا دائماً اين فرعيات را ياد گرفته و توسط آن توحيد خود را كامل و ايمانش را تثبيت كند.

و با اين اصل است كه منهج سلفي از ديگر مناهجي كه خود را مسلمان ناميده و دست به اصلاح مي‌زنند، جدا مي-شود؛ مناهجي كه اين قضايا در آنها به حساب نيامده و خود دليلي شده است تا هنر زندگيشان بر اعمال فرعي و اختلافات جزئي قرار گيرد، اصل اين دين با اصالت كه همان توحيد است را فراموش كرده اند ،توحيد خالصي كه آن را شرع فقط براي آخرت انسان بيان كرده است.

افرادي كه بر منهج سلفي نيستند شرك را بجز عبادت عيسي بن مريم عليه السلام و بتها نمي‌دانند و شركياتي كه در قبل بيان شد را نه تنها ناپسند نمي‌دانند بلك

---

[1] – فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا (النساء 65)

مبارک دانسته و با اهل آن همراه مي‌شوند و اگر هم بعضي از آنها اين شرکيات را زشت تلقي کنند در حد بدعت کوچکي مي‌دانند که به پندار غلطشان ذره‌اي به دين خدشه وارد نمي‌کند، ولي بايد دانست هر موردي رکني از اصول توحيد است و بي توجهي در آن به خاک ماليدن عقيده و اسلام است.

پرسيده خواهد شد: براي چه اينگونه قاطعانه از توحيد سخن مي‌گوئيد و آن را اصل اول در اصول اساسي دعوت سلفي قرار مي‌دهيد؟

جواب آن را ان شاء الله بطور مفصل در بخش آخر اين کتاب که سلف همان دعوت به توحيد است بيان مي‌کنيم.

اصل دوم: تبعيت

براي سير كننده در منهج سلفي بعد از توحيد الله سبحانه و تعالي مطابق با اركان مشروح قبل، واجب است خود را مختص به تبعيت از رسول ρ كند كه همان محقق شدن أشهد أنّ محمداً رسول الله مي‌باشد؛ و اين شهادت كامل نخواهد شد جز با اموري كه بشرح ذيل مي باشد:

1- بايد دانسته شود كه محمد ρ مُبلّغي از طرف پروردگار صاحب جلال و برتري بوده و دو وحي را به ما رسانده است:

اول: كتاب الله كه همان قرآن است.

دوم: سنت رسول ρ چنانچه فرموده است:

"آگاه باش كه اين قرآن و مثل آنرا همراه آن به من عطا شده است"[1]، سخن پيامبر ρ برابر سخن الله است؛ چه در اعتقاد و چه در عمل و يا پذيرش، رسول الله صلي الله عليه و سلم در تمامي امر و نهي و حرام و حلال كردن بجز به امر الله سبحانه و تعالي، عمل نفرموده است و هرگز از غيب سخن نگفته بجز آنچه كه از طرف الله صاحب جلال و برتري، بر وي وحي شده با شد، همانگونه كه سبحانه و تعالي مي فرمايد: "اگر [پيامبر] بعضي سخنان را به ما مي بست * دست راست او را مي گرفتيم * سپس رگ دل او را قطع مي‌كرديم"[2].

وقتي بر سنت اينگونه امر شده است و سنت نيز شامل كل احكام واجب، مندوب، حرام، مكروه و مباح مي‌باشد بي دليل نيست كه بگوئيم: هركس سنت صحيح و ثابت شده را رد كند، قرآن را رد كرده است.

2-دين شامل منهج، راه، حكم و روش كلي مي‌باشد و به خلاف آنچه شايع است فقط وسيله‌ي تقرب نمي‌باشد.

به شكلي كاملتر مي‌توان گفت: رسول الله ρ به امر الله

---

[1] - سنن ابي داود 4596 (مترجم).

[2] - وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ۝* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ *ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (الحاقة 44-46)، شمشير زنان عادتي داشتند كه دست راست اسير را با دست چپ خود مي گرفتند و سپس شمشير را بر گردن اسير فرود مي آوردند، و ((گرفتن دست راست او)) اشاره به همين مطلب دارد.(مترجم)

براي تمام شؤون زندگي قانون وضع فرموده است و اين قوانين شامل امر و نهي و حكم ميباشد و به طاعات و تقربات مختص نميگردد.
نافرماني از احاديث رسولρ در زمينه هاي خريد، فروش، تجارت، ازدواج، طلاق، قانونگذاري، سياست و حدود همانند نافرماني در مسائل عبادي مثل نماز، زكات، روزه، حج و ... ميباشد.

3-بر اساس دو مورد قبل اطاعت كردن مطلق، خاص رسولρ ميباشد و اطاعت از هيچ كس ديگري به اين شكل مجاز نميباشد، سخن هيچ كس در صورت معارضت با رسول پذيرفته نميشود، خواه امام فقيهي باشد و يا فرماندهي سياسي و يا متفكر و مصلح؛ و كسي كه سخني را بر سخن رسول اللهρ برگزينند دچار پليدي و تعدي و ظلم شده و با اجماع امت، كتاب الله و احاديث رسولρ مخالفت كرده است.

4- اين تبعيت كامل نمي شود مگر با تكميل حب به ايشان همانگونه كه صلي الله عليه و سلم فرموده است : "ايمان كسي كامل نمي شود تا اينكه مرا از خودش و پدر و مادر و فرزندانش بيشتر دوست داشته باشد" [1] ، و چيزي كه بر اين حب كمك ميكند: التزام هميشگي به اوامر ايشان و زياد كردن طاعتش و برتري دادن سخنش بر تمامي سخنها ميباشد، به شايستگي و صدق او را ياد كرده و در فراگيري سنت و سيرت او صلوات الله و سلامه عليه كوشا باشيم.

با كمال تاسف بايد گفت اين متابعت در ميان جوامع اسلامي ضعيف شده است كه سبب خاموشي حب رسول صلي الله عليه و سلم ميشود و داراي دلايلي است كه به شرح زير ميباشد:

- اجازه دادن به تقليد:

بعد از تدوين فرعيات دين در مذاهب فقهي و فتوا دادن به عمل كردن به اين فروعات به شكل مطلق در همان مذهب و در نظر نگرفتن اين مسئله كه آيا اين

[1] - صحيح بخاري 14 و 15 ، صحيح مسلم 132 (مترجم).

فتواها در فروعات دين با حديث صحيح موافق است يا خير و در ادامه نيک دانستن تمامي اين مسائل فقهي ولو با وجود اختلاف و تناقض بين آنها، ميل دادن هر شخصي به فتواهاي همان مذهب و بي توجهي به دليل خواستن براي هر مسئله از قرآن و سنت، باعث شده است که علم مسلمانان به کتابِ الله سبحانه و تعالي و احاديث صحيح کم شود.

- فتوا دادن بدون علم و دليل:

الف) بعد از فتوا دادن به اينکه تمامي فتاواي همهي مذاهب صحيح ميباشد؛ انسانهاي فتنه زده اينگونه فتوا صادر ميکنند که: هرکس در هر مسئله فقهي فقط به مذهبش رجوع کند و يا بدتر از آن، در بين فتاوي جستجو کرده و آسانترين آنرا بين مذاهب انتخاب ميکنند و مردم را نيز بدان امر ميکنند؛ از اين توهين به دين بايد در حذر بود که باعث نابودي آن باشد و مسلماً در اين کتاب مجالي براي بحث در اين فتاوي نميباشد؛ بدتر از آن اينکه بعضي به همين هم راضي نشده و بر اساس قولي که از فلان عالم آمده فتوا مي دهند! و القاصي و الداني مي دانند که علماي محدثين دربارهي ربا، شراب، لباس زنان و حقوق آنها و امر به معروف و نهي از منکر و ... فتاواي بسيار دادهاند که اگر فتاواي باطل را جمع کنيم، کتابهائي تدوين ميشود که با عمل به آنها اسلام به يکباره فاسد و ويران ميشود.

ب) فتوا دادن به شکل باطل در امور شرعي ادامه يافته و به حدي مي رسد که در مسائل عقيدتي و غيبي هم وارد مي شود و البته و صد البته اين فتاوي با گمان و شک ميباشند[1] و نتيجه آن اين ميشود که عدهي

---

[1] - طبق آيات و احاديث زيادي هيچ کس علم غيب ندارد مگر آنچه را که الله بر پيامبرانش نازل فرمود، براي اين مسئله به يک آيه و يک حديث اکتفا ميکنيم: وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (الانعام: 59) "و نزد او کليدهاي عالم غيب وجود دارد و کسي آن را نميداند بجز وي" و پيامبر صلي الله عليه و سلم نيز فرموده است که اگر کسي سخن غيبگو و يا کاهني را تصديق کند و يا بر

زيادي از احاديث صحيح وارد شده در امور اعتقادي زيادي را نفي مي‌كنند و با گمان و پندار و اجتهادشان در امور غيبي كه اجتهاد پذير نمي‌باشد خود را به آراء غير مسلمانان نزديک مي‌كنند.

- **سخت جلوه دادن تدريس قرآن و سنت:**

همراه ترساندن و تحذير از هر مكاني مي شنويم: تعليم قرآن و سنت و اخذ مسائل ديني از آن دو گمراهي مي باشد• و مي‌گويند بايد آيات و احاديث را با اقوال ائمه و فقهاء بسنجيم - مانند اين است كه معيار و اصل، سخن انسانها مي‌باشد و نه كلام الله و رسولش - با اين ترس و تحذير اينگونه اشخاص، [طالب علم] از فهم درستِ كتاب و سنت بازمانده و دانسته و ندانسته ديگران را نيز از راه الله دور مي‌كنند و آن راه را براي اهلش كج و نادرست جلوه مي‌دهند؛ با اين اعمال خود با كتاب الله مخالفت مي‌كنند، كتابي كه به طور قطع به دليل [خواستن در مسائل شرعي] همراه با بصيرت امر مي‌كند و از هر گونه تقليد و قبول منهج آباء و اجداد نهي مي‌كند، اين كار مخالفت با رسول صلی الله عليه و سلم نيز مي‌باشد زيرا او به رساندن سخنانش به همان شكلي كه آنها را گفته است، امر فرموده است: "الله را شاد مي كند كسي كه سخن مرا جمع كرده و بعد آنرا همانگونه كه شنيده بيان مي كند"[2]، و همچنين مي‌فرمايد: "از من ابلاغ كنيد حتي به اندازه يک آيه"[3].

- **عمل نكردن به دين در مسائل زيادي از زندگي:**

براي مسلماني كه اسلام را شناخته است پوشيده نيست

زني از راه دبر وارد شود، بر آنچه كه بر محمد نازل شده، كفر ورزيده است، مسند الامام احمد 1140 و 964، شرح النووي ج 5 ص ، عون المعبود ج 10 ص 334 و حاكم و آلباني نيز آنرا صحيح دانسته اند.(مترجم)

• به كتاب «تنزية السنة و القرآن أن يكونا من اصول الضلال و الكفران» از قاضي أحمد بن حنبل آل بن علي رجوع شود.

[2] - سنن الترمذي 2726 و 2727، سنن ابي داود 3661، صحيح ابن حبان 66، سنن ابن ماجه 237 و 241 و 3130، مسند الامام احمد 4155 و 13058 و 21208 (مترجم).

[3] - صحيح بخاري 3386، سنن الترمذي 2738، صحيح ابن حبان 6147، مسند الامام احمد 6470 و 6869 و 6987 (مترجم).

که امروزه شریعت اسلامي از بسیاري مسائل زندگي دور شده است مثل مسائلي مانند حکم، سیاست، معاملات، حدود، تربیت، برخوردها و آداب عمومي؛ و علل آن نیز زیاد ميباشد که ميتوان از تسلط کفار و نفوذ افکار، عادات و اعمال تقلیدیشان در سرزمینهاي اسلامي نام برد؛ از دلایل دیگر، جمود در اجتهاد فقهي ميباشد و علت این امر نیز باقي ماندن در فقهي است که در عصرهاي پیشین توسط امامان وضع شده است، در حالیکه بعد از آنها حوادث و مسائل ز یادي به علت گوناگوني و اختلاف در سیاست، اقتصاد و اجتماع صورت گرفته است، بنابراین گریزي جز ایجاد حرکت فقهي درباره مسائل نامبرده و توان حکم بر آنها و اعطاي حرکتي صحیح به مسلمان با دینش با توجه به محیطي که در آن زندگي مي کند، وجود ندارد؛ ولي این جمود در فقه و جدائي سلطهي سیاسي از منهج اسلامي حرکت مسلمین را فلج کرده و آنها را بین مسائل مهمي که با آن سروکار دارند و مطالبي که در اختیار دارند حیران ميکنند، و نیز غلبه جریانات قوي که تجهیزات حاکمیتها و توجهات وسائل ارتباط جمعي که در تسخیر سلطهي سیاسي ميباشند نیز مزید بر علت ميشود، و از وجود تمامي این مسائل است که نور اسلام و شریعت خاموش شده و معناي حقیقي شهادت فرد مسلمان که همان أشهد أنّ محمداً رسول الله، ناپیدا مي شود.

منهج سلف براي فهم و عمل بهتر به اسلام، توجه خود را معطوف به ضایع کردن این مواردي ميکنند که بین انسانها و تبعیت از رسولρ فاصله انداختهاند و از این رو دائماً به حرام بودن تقلید ندا ميزنند و بر هر مسلماني واجب ميکنند براي هر جوابي دلیل از کتاب و سنت بخواهد، این سخن بدان معني نیست که همه باید مجتهد شوند و فقط منظور این است که تبعیت باید از دلایلي باشد که حجیت آن در کتاب پرورگار و سنت رسولش به ثبت رسیده است؛ بدین وسیله صفوف امت اسلامي یکپارچه شده و به معرفت کتاب و سنت انس گرفته و روح علمي و مسامحهي برادرانه بر قرار مي-گردد؛ و به دلیل اینکه ترازو و میزان، قرآن و سنت است و نه سخن فتوا دهنده و محدث، گمراه کنندگان نمي توانند به راحتي آنان را گمراه کنند؛ با رجوع به کتاب و سنت شأن و منزلت رسول الله و بطبع، تبعیت

از او بالا مي رود.

وقتي مردم آموزش ديده و قولي را بدون دليل و حجت قبول نكنند، زبان كساني كه به غير علم فتوا مي دهند كوتاه ميشود؛ وقتي حكم با استناد به قرآن و سنت صادر شود، مردم از آنجا كه اين حكم سخن الله و فرستادهاش ميباشد آن را حكم شارع دانسته و قبول مي-كنند.

با توجه به دو امر گذشته و ديگر امرها جاده و ميدان جديدي براي انسانها در يادگيري قرآن و سنت باز شده و حيات امت جان دوباره ميگيرد، نور آن اشاعه پيدا كرده و معالم روبرويش واضح ميگردد و إن شاء الله هيچ كس نمي تواند مسلماني را گمراه كرده و مانند چهارپايان بدنبال خود بكشد.

با زنده كردن فقه از كتاب و سنت، به اين ترتيب مي توانيم جريانات اين عصر الحادي را در حد خودش متوقف كنيم، زيرا ما مردم را در برابر تكليفشان قرار ميدهيم، و بر آنها سخن الله و رسولش را عرضه مي-كنيم نه سخن هر شخص ديگري، اگر آنها اطاعت كنند اسلام آوردهاند، و اگر مخالفت و انكار كنند همانا كفر ورزيدهاند، از اين رو است كه راهها واضح و آشكار ميشود، و از اين روشنائي هركس كه بخواهد، با دانستهي خود، زنده مي شود و هر كس كه بخواهد با دانستهي خود، هلاک ميشود.

اصل سوم: تزكيه

تزكيه يكي از مهمترين اموري است كه پيامبر صلي الله عليه و سلم براي آن برانگيخته شده است و حتي مي توان گفت: غايت رسالت و هدف نهائي آن مي باشد.

الله تعالي در مورد رسولش مي فرمايد: "اوست كسي كه در ميان درس ناخواندگان رسولي از خود آنان برانگيخت، آياتش را براي آنان مي‌خواند و آنان را تزكيه مي‌دهد و به آنان كتاب و حكمت مي‌آموزد و براستي كه پيش از اين در گمراهي آشكار بودند"[1].
و همچنين: "براستي كه الله بر مومنان منت نهاد، آنگاه كه در ميان آنان، از خودشان رسولي برانگيخت كه آياتش را بر آنان مي‌خواند و آنان را تزكيه مي‌دهد و به آنان كتاب و حكمت مي‌آموزد و بي‌گمان پيش از [آن] در گمراهياي آشكار بودند"[2].

در اين دو آيه الله از منّتي كه بر ما نهاده است سخن مي‌گويد كه اهم آن قرائت كلام الله بر زبان رسولش كه از بزرگترين نعمتهاست و اين نعمت بزرگي است كه بر زبان بشري مثل ما سخن خود را قرائت فرموده است. و بعد از آن تزكيه نفس ما توسط رسولش با آنچه كه بر وي وحي شده است و بر وي قرائت شده است، مي باشد، بدين وسيله اين امت از تاريكي‌ها، جهل و ناداني دور شده و اين امر با تعليم كتاب و حكمت صورت مي‌گيرد؛ كتاب همان قرآن، و حكمت، علم سود دهنده مي‌باشد؛ علمي كه امور انساني را به اصلش بر مي‌گرداند؛ و از اين رو سنت جزئي از حكمت است و كتاب نيز با همين حكمت نازل شده است.

سوالي پيش مي‌آيد: آن تزكيه‌اي كه قبل از اين به عنوان يكي از وظايف پيامبر صلي الله عليه و سلم معرفي

[1] - هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (الجمعة 2).
[2] - لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُّبِينٍ (آل عمران 164).

شد ، چه مي‌باشد؟
تزكيه‌ي نفس: تطهير كردن، درمان كردن و پاك كردن آن از زشتيها مي‌باشد؛ نفس تزكيه يافته همان نفس طيب و پاك و به دور از هر چيزي است كه باعث ناپاكيش شود از قبيل: حيله گري، بدخواهي، حسادت، ظلم و پليدي.
و اين معني از اين قول عرب گرفته شده است، چنانچه گفته مي‌شود: تزكيه كشاورزي منظور رشد كردن و بلند شدن و به ثمر رسيدن محصول مي‌باشد، و يا عطر را بوي تزكيه يافته مي‌نامند.

در اين تزكيه الله بطور آشكار نفوس را جدا مي كند بطوريكه مي فرمايد: "قسم به نفسِ [انسان] و آنكه به آن سامان داد * پس به هر نفسي نافرماني و پرهيزگاري-اش را الهام كرد * كسي كه آن را پاك كرد، رستگار شد * و كسي كه آنرا فرومايه كرد، زيانكار شد"[1].
و نفس تزكيه يافته همان نفس طيب و طاهر و پاك مي-باشد.
الله تبارك و تعالي قسم ياد مي‌كند كه شرط فلاح و رستگاري، منوط به تزكيه نفس و پاك كردن آن مي‌باشد تا آنجا كه در سوره‌ي شمس اين امر را الله بعد از ده قسم متوالي مي‌آورد با توجه به اينكه در هيچ جاي قرآن ده قسم بدنبال هم براي بيان حقيقتي نيامده است بجز در اين سوره كه الله تعالي مي‌فرمايد: "سوگند به خورشيد و پرتو آن * و به ماه چون از پي [آن] در آيد * و به روز چون آن را نمايان سازد * و به شب چون آن را فرو پوشاند * و به آسمان و به آن كه آن را بنا كرد * و به زمين و به آنكه آن را بگسترد * و به نفس [انسان] و آنكه به آن سامان داد * پس به هر نفسي نافرماني و پرهيزگاري‌اش را الهام كرد * كسي كه آن را پاك كرد، رستگار شد * و كسي كه آنرا فرومايه كرد، زيانكار شد"[2].

---

[1] - وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا (شمس 7-10).

[2] - وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا * وَالسَّمَاء وَمَا بَنَاهَا * وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا (الشمس 1-10).

در آيات ديگر بيان مي شود كه كسي وارد بهشت نمي شود مگر اينكه، تزكيه و تطيب و تطهير نفس نمايد همانگونه الله مي فرمايد: "و كسانيكه از پروردگارشان پروا داشتند، گروه گروه بسوي بهشت سوق داده مي شوند تا هنگاميكه به [كنار] آن مي رسند، در حاليكه درهايش گشوده شده است، نگهبانان به آنان مي گويند: پاك بوده-ايد، در آن جاودانه گرديد"[1].

در اين آيه سبب دخول به بهشت طيبه بودن نفس است كه ثمرهٔ عبادت و غايت آن ميباشد و همان تزكيه اي است كه رسول صلوات الله و سلامه عليه براي آن مبعوث شده است.

با اين بيان توجه خود را معطوف به دو حقيقت مي كنيم:

اول: تزكيه يكي از مهمترين تلاشهاي پيامبرρ و نهايتي از نهايتهاي رسالتش ميباشد و خواهيم دانست كه آن نهايت رسالت و وجود انساني ميباشد.

دوم: آن تزكيه باعث ورود به بهشت است و صفتي است كه موصوف به آن از اهل بهشت مي باشد.

سوال ديگري پيش ميآيد: چه وسيله اي براي رسيدن به اين نهايت، توسط الله سبحانه و تعالي مشروع گرديده و رسولش آنرا بيان فرموده است؟ و يا به معني ديگر: چگونه نفس را تزكيه و پاك نمائيم؟ و پيامبرρ براي رسيدن به آن چه چيزي را مهيا ساخته است؟

براي رسيدن به جواب بايد تمامي شرائع اسلام بطور كامل مورد بررسي قرار دهيم، از مسائل اعتقادي تا عبادي و معاملات، و ارتباط هركدام را با تزكيه و تطهير بيابيم، با اين جستجو و تفحص خواهيم ديد كه تزكيه شامل اعمال خاصي از مجموعه اعمال و عقايد در دين نميشود، بلكه تمامي شرائع اسلام و عقايد و آداب را در بر ميگيرد و نهايت و غايت اعمال اسلام در تزكيه و تطهير ميباشد.

فهميديم كه تزكيه همان طيب و پاك بودن و دور كردن از ناپاكي ميباشد، پس توحيد نيز تزكيه ميباشد زيرا

---

[1] - وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (الزمر 73).

اعتراف و اقرار به اله واحد است كه ربي بجز او نمي باشد و همين اعتراف و اقرار خود تزكيه است زيرا اعتراف به حق فضيلت، و انكار و لجاجت آن رذيلت مي-باشد و چه رذالتي بالاتر از آن؟

(براي هر صاحب خرد و عقلي، حقي بالاتر از الله، كه آشكارتر و جليتر از او چيزي وجود ندارد، نمي باشد و انكار الله، لجاجت با وي و شرك به او بزرگترين رذيلت و ناپاكي ميباشد) و از اين رو است كه الله ميفرمايد: "جز اين نيست كه مشركان نجس هستند"[1]؛ و اين از براي نجاست قلبها و نفوسشان مي باشد كه آميخته به شرك، لجاجت و انكار صفات الله سبحانه و تعالي است؛ اين نجاست از بدنهاي آنها نيست چه بسا كه عدهي زيادي از آنها ظاهرهاي پاكيزهاي داشته باشند؛ ولي تا زماني كه به شرك و كفر گرايش دارند، نجاستي معنوي در نفس و احساس براي آنها خواهد بود.

عبادات چه مالي و يا بدني كاري جز براي تزكيه نفس نميباشد، توسط آنها قلب به سمت خالق سبحانه و تعالي محكم شده و پند ميگيرد و اين خود عامل تقواي قلب مي-شود؛ كسي كه تقوا پيشه كند و از پروردگارش بترسد از محرمات دور ميشود؛ محرماتي كه پليد و ناپاك است و در مقابل آن فعل خير قرار دارد كه پاكي، نيكوكاري، برّ و عدل است.

از اين رو نماز در راس همهي اعمال خير ميباشد، زيرا پُرسودترين وسيله براي تحصيل تزكيه است، در روز و شب چندين بار تكرار شده و ياد الله در آن صورت گرفته و با اعمال ظاهري آن قلب متوجهي حقيقي به الله ميشود؛ الله ميفرمايد: "همانا نماز از فحشاء و افعال ناپسند نهي مي كند"[2]، و علت اين امر تربيت دادن واعظ و ارث بردن تقوا مي باشد.

به همين دليل امام اهل سنت احمد بن حنبل رحمة الله عليه اينگونه فتوا داده است كه نماز در زمين غصبي باطل است كه از مسائل بزرگ فقهي ميباشد؛ ايشان

---

[1] - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلاَ يَقْرَبُواْ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَـذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ إِن شَاء إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (التوبه 28).

[2] - اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (العنكبوت 45).

اینگونه دیده اند که قیام نمازگزار، نشستن و ذکر گفتنش در زمین غصبي دلیلي بر کذب، دروغگوئي، افترا، و نجاست قلبش مي‌باشد، زیرا اگر ذاکر حقیقي الله باشد از غصب کردن زمین دیگران خودداري کرده و آن را به صاحبش بر مي‌گرداند.

دلیلي محکمتر این است که وقتي از رسول اللهρ در مورد زني که روزها روزه مي‌گیرد و شبها نماز مي‌خواند در حالي که همسایگانش را آزار مي دهد، سوال شد؟ فرمود: "او از اهل جهنم است"[1] حکم در اینجا آشکار است ، اگر آن زن نمازگزار و روزه گیر حقیقي بود از ناپاکترین ناپاکیها که آزار همسایه مي‌باشد دوري مي‌کرد.

همچنین در این مورد صلي الله علیه و سلم فرموده است: "کسي که خود را از دروغ و بهتان دور نکند و به آن عمل کند الله نیازي به ترک نوشیدني و خوراکي از او ندارد"[2] ، کسي که مراعات [اطاعت] الله را کرده و با ترک غذا و نوشیدني، روزه مي‌گیرد در حالي که از ترس الله خود را از سخن عمل و باطل دور نمي کند، ادعایش بر خوف از خدا و تقوا باطل است و عبادت و روزه‌ي او میوه و ثمري نخواهد داشت.

بله براي ما مجاز نمي‌باشد که بین عبادت اسلام و میوه و ثمره و غایت آن جدائي بیاندازیم و اینگونه بپنداریم که هدف از عبادات فقط تقرب مي‌باشد؛ الله سبحانه و تعالي دائما عمل و ثمرش را به هم پیوند مي‌دهد همانگونه که ذات عزوجل او در مورد روزه مي‌فرماید: "روزه بر شما واجب شد همانگونه که بر نفرات قبل از شما واجب شده بود ، [با عمل به آن،] باشد که از متقیان گردید"[3]، همچنین هدف عبادت را اینگونه بیان مي‌فرماید: "اي انسانها پروردگاري که شما و نفرات قبل از شما را خلق کرده است عبادت کنید، باشد که از متقیان گردید"[4].

---

[1] - شماره 190 از الاحادیث الصحیحة شیخ آلباني ، بخاري در الادب المفرد ، صحیح ابن حبان و حاکم و مسند الامام احمد(مترجم).

[2] - صحیح بخاري 1882 و 5918 ، سنن الترمذي 702 سنن ابي داود 2363 ، صحیح ابن خریمة 1994 ، صحیح ابن حبان 3438 ، سنن ابن ماجه 1740 (مترجم).

[3] - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (البقرة 183).

[4] - يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُواْ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

از اين آيات فهميده مي‌شود كه غايت و نهايت عبادت در كل تقوا مي‌باشد و آمدن كلمه‌ي ((لَعَّلَ)) دال بر سوق دادن انسان به اميد مي‌باشد و مي‌دانيم كه الله نيازي به اميد ندارد و هرچه را كه بخواهد انجام مي‌دهد، از اين رو مقصود از اميد، اميد دادن به عبادت كننده است؛ مطلق نبودن اين اميد بدين دليل است كه اداء كننده‌ي عبادت الزاماً شخص با اخلاصي نيست و ممكن است مانند منافقين كه در باطن كافر و لجاجت كارند، اين طاعات و عبادات را بطور ظاهري انجام دهد.

برداشت ديگري كه از اين آيات مي شود كسي كه عبادتش براي او تقوا حاصل نمي‌كند بايد بداند كه در عبادتش نيرنگ وجود دارد و آن عبادت باطل است.

از شؤون عابدي كه متقي و خداترس و نيكوكار است، تزكيه و پاكي مي‌باشد كه عبادت نيز براي همين وضع شده است و شخصي طيب و طاهر نمي‌شود بجز به طاعت و عبادت، كه همان تزكيه مي باشند؛ طاعت همان بخشش، منت و نعمت الله و اولين نقش دهنده به احسان و معروفات و اعترافات انسان مي‌باشد و از اين رو است كه بجز به اطاعت امر الله و دوري از مناهي‌اش تزكيه و پاكي صورت نمي‌گيرد.

و همانا در قرآن موارد زيادي با مضمون عبادت براي تحصيل تقوا ذكر شده است از جمله:

"اي صاحبان خرد ، قصاص را براي شما سبب زندگاني قرار داديم، باشد كه متقي گرديد"[1]

و " همانا اين راه مستقيم من است پس از آن تبعيت كنيد و راههاي [ديگر] را تبعيت نكنيد كه شما را از راه او جدا مي كنند، [الله] اينگونه به شما پند داده است، بلكه از متقيان شويد"[2].

بدين ترتيب متوجه معني سوم تزكيه مي‌شويم و آن اينگونه است كه تمامي شرائع اسلام از توحيد، عبادت، نماز، روزه، زكات، حج، بر به والدين، صله ارحام، دوري از فواحش و منكرات و معاملاتي كه باعث عدل و احسان مي‌باشد جز براي بوجود آمدن تزكيه به آنها عمل نمي‌شود ؛ اين اوامر و نواهي بعضي به ذاته سبب تزكيه

(البقرة 21).

[1] - وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَاْ أُولِيْ الأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (البقرة 179).

[2] - وَأَنَّ هَـذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (الانعام 153).

شده و بعضي ديگر نتيجه و ارث تزكيه مي‌باشند و غير مستقيم به آن بر مي‌گردند.
مواردي كه شك و شبه‌اي باقي نگذاشته و دليلي محكم بر اين موضوع مي‌باشد سخن الله در مورد رسولش است كه مي-فرمايد: "هر آينه تو داراي اخلاق بزرگي هستي"[1] ؛ كه اين خلق همان عمل به كتاب الله مي‌باشد، كتابي كه تزكيه نفس بطور كامل در آن بيان شده است؛ همانگونه كه در صحيح بخاري داريم وقتي سعد بن هشام در مورد اخلاق پيامبر صلى الله عليه و سلم از عايشه رضي الله عنها سوال كرد، او گفت: "اخلاق او قرآن بود"[2].
و پيامبرصلى الله عليه و سلم نيز فرموده است: "من فقط براي اين برانگيخته شده‌ام تا اخلاق صالح را كامل كنم"[3] ، پيامبر صلى الله عليه و سلم با اين سخن خود كل رسالت اسلام را براي تزكيه و تطهير نفس بيان مي فرمايد.
بعد از آنكه فهميديم كه اسلام دين تزكيه و تطهير است و پيامبر صلى الله عليه و سلم نيز جز براي آن برانگيخته نشده است، لازم است بدانيم كه او صلى الله عليه و سلم اين تزكيه را چه بصورت منهج و چه بصورت عمل بطور كامل به اتمام رسانده است، زيرا دين و نعمت الله بطور كامل بيان شده است، همانگونه كه مي‌فرمايد: "امروز دين شما را برايتان كامل كرديم و نعمت خود را بر شما تمام كرديم و براي شما از دين اسلام راضي شديم"[4] و معني آن اين است كه مانند شؤون تقرب، هيچگونه امر ساختگي نبايد در آن رسوخ كند؛ و وارد شدن موارد ساختگي در دين باعث فساد و انحلال آن شده و نزد الله سبحانه و تعالي قبول و پذيرفته نمي‌شود.
مسلما ديده‌ايد كه وقتي اين درب [بدعت و از خود ساختن] براي مسلمين باز مي شود، چگونه شر سركش و بلاي عظيم داخل دين شده، و مناهج اصلاح نفس و تربيت، تحت

---

[1] - وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ (القلم 4).
[2] - صحيح مسلم 1689، سنن ابي داود 1342، صحيح ابن خريمة 1127، صحيح ابن حبان 2526، مسند الامام احمد 23876 و 24208 و 24904 و 25416 (مترجم)
[3] - شماره 45 از الاحاديث الصحيحة شيخ آلباني، بخاري در الادب المفرد، سعد در الطبقات، حاكم و احمد و ابن عساكر.
[4] - ... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا... (المائده 3).

عنوان تصوف حول دين با انواع بلايا بدون حد و حصر جمع مي‌شوند؛ در حوزه‌ي تربيت، اخلاق و تعبد، فساد شيوع پيدا كرده و رسومي به دين اضافه شده و اعتقاد فاسد مي‌گردد و از شرع جز نامي باقي نمي‌ماند ؛ باب خرافات، خزعبلات و اباطيل باز شده و در پي آن شرك و عبادت غير الله سبحانه و تعالي، حادث مي‌شود؛ در پس آن فلسفه‌هاي هلاك كننده مانند وحدت وجود، حلول و ... كه از عقايد هندو و ديگر كافرين گرفته شده است، پديدار مي‌گردد؛ اين مسئله ادامه يافته تا جائي كه تكليف را از خود ساقط مي كنند و از اعتقاد به قدر سوء استفاده كرده و آنرا مطلق جلوه مي‌دهند و با اعتقاد به اين مطلق بودن، اطاعت كننده و نافرمان [از اوامر الهي] را بطور يكسان ارزش گذاري مي‌كنند و چه بسا كه نافرمان را بيشتر ارج نهند... ؛ (بحمد الله بطور كامل در كتابي به نام "الفكر الصوفي في ضوء الكتاب و السنة" آنرا بطور كامل باز كرده‌ام.

در برابر اين فكر صوفي، جمود فقهي وجود دارد؛ كسانيكه هدف از سخن را نص آن دانسته و فقط به ظواهر بسنده كرده و معنائي در وراء آن نمي‌بينند؛ و در نتيجه ي آن احكام قرآن و سنت در قالبهاي ساخته شده بدست بشر قرار گرفته و مانند قانوگذاري بشري با آن برخورد مي‌شود اينگونه افراد با منبع اصيل قرآن و سنت مانند قالبهاي كلامي بشري از سر تعامل درآمده و احساس روحاني و تقدس را نسبت به آنها از دست مي‌دهند؛ آنگونه كه شايسته‌ي تعامل با كلام الله و كلام رسولشρ مي‌باشد، رفتار نمي‌كنند؛ در نتيجه‌ي ديد در آن قالبها، گرفتار حيله شرعي (كلاه شرعي) شده و در معاملات خيلي موارد [حرام را] حلال مي‌كنند؛ ظاهر قراردادها شرعي ولي باطنش حرام مي‌باشد كه از اين قبيل مي توان به اين موارد اشاره كرد : تجارت «عينة»، گرفتن «محلل»، ربا خوردن به اسم تجارت و زنا با كسي بدون اجازه ولي و شهادت گرفتن از ديگران تحت عنوان «هبة».

در بين مردم تبعيت از نظرهاي شخصي انتشار يافته و هر سخني به مجرد اينكه از فلان عالم يا فلان شيخ صادر شده ، حجتي در دين مي شود ، بدين وسيله موانع برداشته و اركان اخلاق و تزكيه‌اي كه دين اسلام براي آن آمده ويران مي شود.

منهج سلفي در ديد كلي بين دو منهج شرح داده قبلي (تصوف و فقه ظاهري) مي باشد؛ منهج سلفي، تزكيه را فقط با دين الله سبحانه و تعالي و غايتي براي فرد مسلمان مي‌داند و بسوي آن حركت مي‌كند و وسايل آن را فقط آنگونه كه قرآن و سنت بيان فرموده، بكار مي گيرد؛ روش تزكيه اي بجز آنچه در آن دو آمده وجود ندارد و تزكيه فقط توسط آن دو امكان پذير است؛ به همين دليل منهج سلفي، تمامي اجتهادات عبادي و سير و سلوكي را كه بصورت بدعت در تصوف وجود دارد، باطل مي داند؛ اعمال باطلي مثل: عزلت جستن در خانقاه و مقابر، سر كردن با روزي باري به هر جهت، گوشه گيري در زمانهاي معين، ترك نظافت و پاكيزگي، صحبت نكردن با ديگران، نشستن زير نور خورشيد و همچنين آزار رساندن به نفس بدون امر شرع، خواندن اذكار ساختگي، رقص و غنا و سماع شيطاني كه همه از ملزومات طريقت صوفي مي‌باشد.

منهج سلفي سعي و كوشش آنها را هر چند كه نامش را فتوح و كشوف نام گذارند، باطل مي‌داند كه چيزي جز وسوسه هاي شيطاني و افكار فلسفي الحادي نمي‌باشد؛ در كتابي كه پيش از اين نام برديم تمامي اين مسائل عجيب را باز كرده ايم كه در صورت تمايل مي‌توانيد به آن رجوع كنيد.

منهج سلفي همچنين ظاهريون و قشريون را نيز باطل مي- داند كساني كه در نص گرفتار شده اند و اهداف و غايات مسائل را فراموش كرده اند ؛ فقه نادرستي دارند كه هر قول و سخني را در دين هر چند كه دليلي هم براي آن وجود نداشته باشد حجت مي‌دانند ؛ نتيجه اين ديد حلال شدن محرمات، فساد مناهج اصلاحي، تاريكي قلب و درون و از بين رفتن نور آسماني - كتاب الله و سنت رسولش صلي الله عليه و سلم - ، مي‌باشد.

منهج سلفي براي اصلاح، تربيت، سلوك و تزكيه كسي را اسوه ي برتر نمي‌داند بجز رسول الله صلي الله عليه و سلم، زيرا او داراي پاكترين نفس بشري و بالاترين مقام انساني و بهترين مردم در اخلاق بود و سليم ترين راه و منهج نيز در اختيار وي بود و صلي الله عليه و سلم مي- فرمايد: "آگاه ترين شما به الله و با تقواترين شما در

برابر الله ، من مي باشم"[1]، به همين دليل است كه منهج سلفي سنت و خُلق رسول اللهρ را بعد از كلام الله، اساس تزكيه، تطهير و تبعيت قرار مي‌دهد.

بعد از پيامبرρ، صحابه و رجال صدر اسلام كه قرآن و سنت آنها را در قول، عمل، خلق و اسوه‌اي براي تزكيه تعريف مي‌كند به عنوان سر لوحه انتخاب مي‌كنند؛ كسانيكه مثالي براي زنده كردن تزكيه نفس و پاكي بودند؛ هيچ قومي با آنها قابل مقايسه نيست و آنها خير القرون و پر بركت ترين امت براي اسلام بودند؛ بعد از صحابه كساني بودند كه از صحابه به نيكي تبعيت مي كردند كه همان تابعين بودند و بعد از آنها اسوه، علماي عاملِ هر زمان هستند كه منهج سلفي شرح داده شده در قبل، توسط همگي آنها به ثمر نشست؛ علمائي كه بعد از صحابه و تابعين منهج كتاب و سنت را در توحيد، اتباع و تزكيه تبعيت كرده و هيچگاه گرفتار شرك جلي و تاويل باطل و گمراهي سلوكي و اباطيل تصوف نشده اند.

قيد و بند تزكيه در منهج سلفي بدين ترتيب است: يك مثال حقيقي و نه صرفاً ظاهري از كلام الله و رسولش مي-باشد؛ مثال حقيقي به اين معني كه هم باطني و هم ظاهري، واقعي و غير ساختگي است، ايماني و بدون نفاق مي‌باشد، همراه پاكي و طهارت است و از خبائث و ناپاكيها دوري مي‌كند و طيب بايد باشد به شكلي كه ملائكه به شخصي كه بر اين منهج حركت مي‌كنند، روز قيامت بگويند: "پاك بوده ايد، در آن جاودانه گرديد"[2]، از الله مي خواهيم كه مارا در كنار آن نيكان صالح قرار دهد.

---

[1] - اين احاديث نيز در تائيد اين مسئله مي باشند: صحيح بخاري 7202 ، صحيح مسلم 2896 ، مسند الامام احمد 23297 و 3496. (مترجم)

[2] - طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (الزمر 73).

اهداف دعوت سلفي

دعوت سلفي همانطور که در قبل هم گفته بوديم، دعوت به شعبه اي از شعب ايمان و گوشه اي از مسائل اسلام نمي-باشد و آن يک دعوت اصلاح اجتماعي و يا يک حزب خاص نمي باشد، بلکه فقط دعوت به اسلام مي‌باشد؛ اسلام به تمام معناي تمام کلمه: عزت، سروري، اصلاح، عدل و رستگاري در دنيا و آخرت.

اسلام دين الله براي تمام جهانيان است و هرگز براي کشوري خاص و طايفه يا نژادي واحد نمي‌باشد، بلکه براي همه‌ي اهل کره خاکي و تمامي انسانها است؛ بطبع دعوت سلفي نيز براي کشوري خاص و طايفه اي جدا شده نمي باشد وآن همانگونه که بيان کرديم ، منهجي منظم براي فهم اسلام و عمل به آن مي‌باشد.

به قضيه‌ي قبلي بر مي‌گرديم: همانا اهداف دعوت سلفي همان اهداف دعوت اسلامي مي‌باشد و هرگز به معني حزبي ديني براي عصري خاص و يا حزب سياسي و يا ... نمي‌باشد و در واقع همان منهج دعوت و راهي براي فهم اسلام و عمل به آن مي‌باشد؛ و اما اهداف دعوت سلفي که همان دعوت اسلامي است:

اولاً: ايجاد مسلمان حقيقي:

اسلام در اولين گام ساخت فرد مسلمان را در برنامه خود دارد؛ ممکن است پرسيده شود جمله‌ي سابق از کجا آمده است؟ اين همان سخن الله است که فرموده است: "تا زير نظر من پرورش يابي"[1]؛ ساخت يک مرد مهمترين مسئله در دعوت اسلامي مي‌باشد، مرد به معناي مردانگي کامل، و انسان بفهوم کامل انساني ... و همچنين زن مسلمان به معنا و مفهوم صحيح آن؛ مرد و زن مسلمان حقيقي داراي شرايطي مي‌باشند که همان: توحيد ، تبعيت و تزکيه است؛ مسلمان حقيقي به وحدانيت الله، شهادت مي‌دهد، اوامر پروردگارش را اطاعت و تا حد توان از نواهيش دوري مي-کند، بوسيله ي دين نفسش را بر حسب تکلفش تزکيه مي-دهد؛ و منهج اين تربيت همان منهج دعوت سلفي است که آن را ((اصول اساسي در دعوت سلفي)) ناميديم.

---

[1] - أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَّهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي (طه 39).

وقتي صحبت از مسلمان حقيقي مي شود بدين معناست كه مي خواهيم كفهاي روي آب كه از روي باطل و بهتان خود را به اسلام نسبت مي دهند و مسلمان بمفهوم صحيح و شرح داده شده در قبل، را از يكديگر جدا كنيم؛ آن منسوبين به اسلام كه براي شرك در سخن و اعتقادشان اهميت مي ورزند و آيات الله را تبديل و تحريف كرده و با چيزي غير از شرع الله حكم صادر مي‌كنند، با سنت رسول دشمني كرده و به آن ريشخند مي‌زنند؛ هرگز جايز نمي باشد حكم مسلماني به يكي از آنها داده شود؛ و اين مسائل را بحمد الله در كتاب خود «الحد الفاصل بين الكفر و الايمان» به شكلي كامل و آسان بيان كرده ايم.

اهم مسائل در دعوت سلفي بعد از بيان مفهوم حقيقي اسلام، تعليم و تربيت و انسان سازي مي‌باشد، اهميت اين مسئله بقدري است كه صلي لله عليه و سلم فرموده است: "قسم به الله! اگر الله شخصي از آنها بوسيله‌ي تو هدايت كند از خيل شتران قرمز براي تو بهتر است"[1]؛ هدايت شخ صي واحد به اسلام نعمتي كبير و عملي بزرگ است؛ حال آن فرد، سرور باشد يا غلام، فقير باشد يا غني، ضعيف باشد يا قوي؛ همين قدر بايد براي ما كافي باشد كه وقتي رسول الله صلي الله عليه و سلم رويش را از عبد الله بن ام مكتوم به سمت بزرگي از بزرگان قريش برگردانده و عرصه را بر عبدالله تنگ فرمود و با بي توجهي به اين مسئله كه عبدالله براي طلب هدايت به سمت ايشان رفته است، به دعوت بزرگي از قريش مشغول شد، الله وي را نكوهش كرد.

ذات تعالايش مي فرمايد: "رو ترش كرد و عراض نمود * بدليل اينكه نابينا نزد او آمد * چه چيز به تو خبر داد، چه بسا او پاك مي شد * و پند مي شنيد و آن پند به او فايده مي رساند"[2]؛ در اين آيات الله عزوجل مرد كور -عبد الله ام مكتوم- را معرفي مي‌فرمايد؛ سپس مي فرمايد: "و اما كسي كه توانگر است * و تو بسوي او رو

---

[1] - شتران قرمز در آن زمان اشاره به ثروت فراوان داشت، تا جائيكه در شرح آن گفته اند: از دنيا و آنچه كه در آن است. صحيح بخاري 2952 و 3619 و 4117، صحيح مسلم 6176، مسند الامام احمد 22441، صحيح ابن حبان 6816 (مترجم).

[2] - عَبَسَ وَتَوَلَّى * أَن جَاءهُ الْأَعْمَى * وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّكْرَى (عبس 1-4)

مي آوري"[1] ، شرح مرد قريشي مي‌باشد كه خودش را از دعوت بسوي الله بي‌نياز مي‌پنداشت و پيامبر توجه خود را معطوف او كرده بود؛ الله فرمود: "و اگر هم [او] پاك نشود زياني نمي بيني"[2]، بدين معني كه ضرري به تو نمي رسد اگر آن مستكبر و مستغني را رها مي كردي؛ و بعد از آن فرمود: "اما كسي كه شتابان به نزد [تو] آمد * و او [از الله] بيمناك بود * پس تو از او غفلت كردي"[3]، اين گونه مباش و از كسي كه از روي ترس از الله و طلب رضايتش به سمت تو مي‌آيد غافل مباش.

اين آيات به ما مي فهمانند مهمترين مسئله در دعوت سلفي همان هدف پروردگار جل و علا مي‌باشد كه اعطاي هدايت است، تا كساني كه الله به آنها توفيق داده، هدايت يابند و قلبشان براي اسلام گشاده گردد، حال هر كجا بوده و هر منسبي داشته باشند.

ثانياً: به وجود آمدن اجتماعي از مسلمين بطوريه بين آنها كلمة الله هي العليا و كلمة الذين كفرو السفلي برقرار گردد:

هدف دوم در دعوت سلفي ايجاد اجتماعي از مسلمين است كه خشتهاي الفت بين آنها بر اساس عقيده و منهج اسلام به هم آميخته باشد؛ الله احكامي را در معاملات، سياستهاي كلي و صدور فرامين در دين قرار داده است، كه به هيچ وجه بدون تشكيل اجتماعي ملتزم و گردن نهاده به دين الله، قابل انجام نمي‌باشند.

مسلمان به معناي حقيقي آن به آرامش، راحتي و طمانينه نمي‌رسد مگر در سايه‌ي اجتماعي از مسلمين كه به شرع الله حكم كنند و حرامهاي او را بزرگ شمرده و شعائرش را زنده نگه دارند.

با اين وجود كفار بر سرزمينهاي اسلامي چيره شده و كفر، نظام و شعائرشان را بجاي شريعت و نظام اسلامي تزريق كرده اند؛ مسلمانان در تمام سرزمين هايشان از اين بلا مي نالند و با قلبي سرشار از شوق، سوز و گداز آرزو مي‌كنند در زير سايه‌ي نظام اسلامي صحيح قرار بگيرند؛ نظامي كه بين رئيس و مرئوس آن محبت اشاعه پيدا كرده و ظلم و تاريكيها از بين رفته، و جان و

---

[1] - أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى * فَأَنتَ لَهُ تَصَدَّى (عبس 5-6)

[2] - وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى (عبس 7)

[3] - وَأَمَّا مَن جَاءكَ يَسْعَى * وَهُوَ يَخْشَى *فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّى (عبس 8-10)

اموال مردم در امنيت باشد، و محبت، ايثار و اخلاص به حد اعلاي خود رسيده و عزت و سروري گذشتهي مسلمانان دوباره برگردد و بوسيلهي آن عزت ، ظلم و بي عدالتي و فتنه هائي كه در اكثر بلاد مسلمين وجود دارند، محو گردند.

ولي مناهجي كه در اين جهت حركت ميكنند انشعاب پيدا كرده و پراكنده شده اند و هر منهجي حركت خود را فقط بسوي هدفي واحد قرار داده است بدون اينكه از عواقب هولناک اين كار خود مطلع باشد؛ از اين مسائل هولناک كه بدون قيد بند ميباشند: ارتداد دست جمعي ملتهاي مسلمان است كه بعد از تزريقات خطرناكي است كه عقول فرزندان مسلمين را بيمار مي كند و از طرق فرهنگي منافي اسلام صورت مي گيرد؛ عاملي كه به اين تزريق كمک ميكند، در اختيار بودن وسائل ارتباط جمعي در دست غير مسلمانان و پيروان مناهجي تعليمي است كه از استعمار خط ميگيرند؛ در اين مورد ميگوئيم: پويندگان مناهج اصلاح و دعوي اسلامي قادر نخواهند بود تا در طي يک روز و يا يک شب و با كوشش صد يا دويست و يا حتي هزار و دوهزار نفر، يک مجتمع تنومند و قوي اسلامي ايجاد كنند، بلكه جهاد و صبر طولاني و صرف زمانِ سالهاي متمادي در تربيت و تعليم و نشر اسلام واقعي و همكاري كامل بين تمامي حوزه هاي دعوت بسوي الله كه بر پايهي اصول اساسي دعوت سلفي مشروح در قبل هستند، احتياج است.

عاملي كه باعث تحريک نشدن به مناهج اشاره شده در قبل مي شود: تصوري از تشكيل اجتماع و حاكميت اسلامي است كه آنها دارند بطور مثال آنها حكومت عثماني را براي خود الگو نميگيرند و حتي به حاكميت عباسي و امويين نيز راضي نميشوند و فقط خلافت راشدين مثل ابوبكر و عمر را ميخواهند؛ اين تصور به ذاته نيک و پسنديده است ولي آن كساني كه به بلاغت از تشكيل حاكميت اسلامي سخن ميگويند و به گمان خود دعوت دهندهي به آن ميباشند، به اخلاق و اعمال و علمي كه آنها را از اهل آن مجتمع عظيم مي گردانند، زيبنده نيستند؛ فضيلتي كه توسط آن مسئول اقامهي حاكميت اسلامي مي-گردند و برعكس داراي حب نفس و شح آن، ترس، استبداد، تعصب در مقابل فكر مخالف و مجادله كردن با دليل باطل، مي باشند، كه اين امراض در عدهي زيادي از آنها

ديده مي‌شود و بزرگي اين امراض بيشتر از حدي است كه در اين مجال بگنجد؛ مسئله مهم اين است: آن برردباراني كه به حاكميت اسلامي كساني كه با بلاغت درباره آن سخن مي‌گويند اعتقاد دارند، به اندازه‌ي فاصله‌ي مشرق تا مغرب از هدفي كه به آن دعوت مي‌دهند دور مي‌باشند و به علت عجله و جهل فضيح در اجراي امور حول خودشان، قوت آنها از بين رفته و كوشش عاملين همراهشان بر باد مي-گردد.

علت دور شدن اين مناهج از اهدافشان نداشتن اصول صحيح در فهم و عملشان به اسلام، مي‌باشد.

وجود اجتهاد فردي كه هر گز بر اصول واحدي - كه متضمن حيات امت اسلام است- قرار ندارد، باعث پراكندگي و گسستگي و نا اميدي مي‌گردد ؛ همانا جمعيت‌هاي زيادي تشكيل شده اند و نفرات زيادي را حول خود جمع كرده اند ولي به سرعت پراكنده و متلاشي شده و وحدت خود را از دست داده اند؛ زيرا اصول فهم عقيده و قانونگذاري و عمل به اسلام در بين آنها واضح و مرزبندي نبوده است.

ولي منهج سلفي تمامي اين مسائل را در نظر گرفته و پايه و اساس خود را بر اصول ثابت شده از فهم كتاب و سنت و وحدت كلمه و رسيدن به حق بنا گذاشته است و افراد خود را موافق اصول اساسي بيان شده و بطوري سالم تربيت مي‌كند؛ اصولي اساسي كه بر توحيد، تبعيت و تزكيه دلالت دارد در عين حال عالم اسلامي حاضر و تمام عقوبات عظيمي كه در پا گرفتن كامل اسلام زير سايه‌ي حاكميت اسلامي كامل، وجود دارد را زير نظر مي‌گيرد؛ در حد استطاعت دست به اصلاح مي‌زند و حركت عاملين اسلامي را به آنچه امكان پذير است، يكسو مي‌كند؛ پادشاهي تمامش در دست الله مي باشد: "بگو بار الها! [اي] مالكِ پادشاهي، پادشاهي را به هر كه بخواهي مي‌دهي و از هر كه بخواهي باز مي‌گيري و هر كه را بخواهي عزت مي‌دهي و هر كه را بخواهي ذليل مي كني، خير به دست تو است [و] همانا بر هر كاري توانائي"[1].

ثالثا: اقامه‌ي حجت الله:

يكي از اهداف بعثت پيامبران انذار كافرين و

---

[1] - قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاء وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاء وَتُعِزُّ مَن تَشَاء وَتُذِلُّ مَن تَشَاء بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىَ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران 26).

معاندين بود تا اينكه براي آنها در روز قيامت عذري باقي نماند؛ همانگونه كه الله مي فرمايد: "ما چنانچه به نوح و پيامبران بعد از او وحي كرديم و [چنانچه] به ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و نوادگان [او] و عيسي و ايوب و يونس و هارون و سليمان وحي كرديم به تو [نيز] وحي كرده‌ايم و به داود زبور را عطا كرديم * و رسولاني [فرستاديم] كه پيش از اين داستان آنان را بر تو باز گفتيم و رسولاني كه حكايت آنان را بر تو بازگو نكرده‌ايم و الله [بي‌واسطه] با موسي سخن گفت * رسولاني مژده آور و بيم دهنده تا براي مردم پس از [ارسال] رسولان بر الله حجتي [در ميان] نباشد و با الله عزت و با حكمت است"[1]؛ و تبعيت از اين پيامبران كه اين امر مهم را برپا داشتند و به ديدار پروردگارشان رفتند لازم است؛ اين تبعيت همان بشارت دادن انسانها به بهشت و ترساندن آنها از جهنم مي‌باشد و نتيجه آن اين است كه روز قيامت در مقابل الله براي اين معاندين حجتي باقي نمي‌ماند، همانگونه كه الله مي‌فرمايد: "بگو: اين راه من است و من با بصيرت [و بينش] بسوي الله دعوت مي‌دهم و پيروان [من نيز چنين مي‌كنند] و الله پاك است و من از مشركان نمي‌باشم"[2]؛ تبعيت از رسول صلي الله عليه و سلم جانشيني وي در كارهاي مهم مي‌باشد - بجز نبوت و رسالت- مانند: جهاد با كافرين ، اجراي احكام الله و دعوت به سمتش، تبشير و تنذير نيز مي‌باشد كه بجز آنها از ديگر مسائل واجب در تبعيت از انبياء و مرسلين مي توان از باقي ماندن در منهجشان ياد كرد.

دعوت شده به اسلام اگر اجابت كند و هدايت شود، هدف اول دعوت محقق مي‌گردد در حالي كه تواماً هدف سوم نيز صورت گرفته است و بايد در نظر داشت كه ما علت هدايت وي نيستيم و فقط حجت را بر او تمام كرده‌ايم تا براي او نزد الله تبارك و تعالي عذري باقي نماند؛ در اين

---

[1] - إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا * وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ ٱللهُ مُوسَى تَكْلِيمًا * رُّسُلاً مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ ٱللهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (النساء 163 تا 165)

[2] - قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى ٱللهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ ٱللهِ وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (يوسف 108).

باره الله تعالي ميفرمايد: "هدايت آنها بر تو نيست ولي الله هركه را بخواهد هدايت ميكند"[1]، و همچنين: "بجز ابلاغ چيزي بر تو نيست"[2] ، و: "تو فقط ترساننده هستي"[3]، و دانستهي ما از اين مطلب اين است كه فقط دعوت بر ما تكليف شد$ه است و هدايت فعل الله سبحانه و تعالي ميباشد و خود الله است كه هدايت را براي هر كدام از بندگانش كه بخواهد به شكل توفيقي و احسان به جريان مياندازد؛ از الله ميخواهيم: ما را از كساني قرار دهد كه خير را به دستان آنها جاري مي كند و اوست شنواي دانا.

اين هدف از اهداف دعوت بطور خلاصه اينگونه بيان مي-گردد كه اگر دعوت كننده بسوي الله موفق نشد و دعوت شده، بسوي الله تبارک و تعالي هدايت نشد نبايد دعوت كننده اينگونه تصور كند كه عمل و دعوتش بيهوده بوده است بلكه واجبي از حق را ادا كرده است كه همان اقامهي حجت براي الله ميباشد و آن شخص دعوت شدهي معاند را روز قيامت در برابر پروردگارش بدون عذر گذاشته است.

اقامهي حجت اصل اسلام است كه با شهادتيني كه در اركان دين گنجيده است شروع مي شود و البته كسي كه شهادتين بر زبان جاري كند و بپندارد بدون نماز در قيامت از نجات يافتگان است بايد دربارهي اين [كار غلط] وي اقامهي حجت با قرآن و احاديث صورت گيرد؛ اقامه حجت نه تنها در اركان دين صورت ميگيرد بلكه بايد در واجبات و حرامهاي عمومي هم صورت گيرد.

و اما در مورد اقامهي حجت با مسلمان معاند – در شان يک مسلمان نيست كه در ترک واجب و فعل حرام عناد ورزد- اين كار عملي واجب است و جزء دعوت بسوي دين الله تبارک و تعالي محسوب ميشود؛ و اين مسئله نيز خاص دعوت سلفي است كه همهي اصول اسلام و فروعاتش و آداب و

---

[1] - لَّيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَـكِنَّ اللّهَ يَهْدِي مَن يَشَاء وَمَا تُنفِقُواْ مِنْ خَيْرٍ فَلأنفُسِكُمْ وَمَا تُنفِقُونَ إِلاَّ ابْتِغَاء وَجْهِ اللّهِ وَمَا تُنفِقُواْ مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لاَ تُظْلَمُونَ (البقرة 272)

[2] - فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنسَانَ كَفُورٌ (الشورى 48)

[3] - إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَاهَا (النازعات 45)

مستحباتش را در دستور کار خود قرار مي‌دهد؛ بدين صورت که عمل بطور کامل و در هر زمان به زير سايه‌ي اسلام مي‌رود؛ کوتاهي در عمل به سنت موجب کوتاهي در عمل به واجب مي‌شود و کوتاهي در عمل به واجب شخص را به کوتاهي و نقصان در توحيد، سوق مي‌دهد و ... ؛ بدين جهت است که حفاظت شريعت اسلامي بطور کامل و با علم و آگاهي يکي از غايتهاي منهج سلفي در فهم اسلام و عمل به آن مي‌باشد.

در همين راستا در منهج سلفي در توضيح سنتهاي فراموش شده يا بيان واجبي کوتاهي نمي‌گردد زيرا ما اين فرعيات را نشأت گرفته از اصلي، اصيل مي‌دانيم و آن همان عرضه‌ي دائمي اسلام به شکلي کامل و پاک در همه-ي عرصه‌هاي تاريخ مي‌باشد تا شخصيت فرد مسلمان واضح و آشکار و جدا شده از ديگران باشد و اين عمل ادامه مي-يابد تا زماني که زمين و آنچه در آن است به سمت الله برگشته [و قيامت بر پا شود].

ولي کساني که از مناهج ديگر تبعيت مي‌کنند، هدف خود را بر گوشه‌اي از اسلام معطوف کرده و در بقيه آن اهمال مي ورزند، خود را محدود به آن قسمت دين کرده و ديگران را نيز به آن تحريک مي‌کنند و اين کارهاي آنها دليلي ندارد بجز نداشتن شناخت کافي از حقيقت دين؛ ترک قسمت، گوشه و يا بخشي از دين نتيجه‌اي نخواهد داشت جز عداوت و دشمني، همانگونه که الله مي‌فرمايد: "و از کساني که گفتند: ما نصري (مسيحي) هستيم، از آنان پيمان گرفتيم، آنگاه بخشي از آنچه را که به آن پند داده شدند، فراموش کردند. پس بين آنها تا روز قيامت دشمني و کينه افکنديم و الله آنان را به آنچه مي‌کردند، خبر خواهد داد"[1]، در اين مورد الله به ايمان يهود عيب وارد مي فرمايد که چرا به بعضي از کتاب ايمان آورده و به بعضي ديگر کفر مي ورزند که کفر آنها چيزي نيست جز ترک کردن عمل به قسمتي از کتاب؛ مسلماً اين مسئله در مورد مسلماناني که قسمتي از آنچه الله نازل فرموده و يا پيامبر صلي الله عليه و سلم آنرا واجب دانسته است، فراموش کنند نيز مصداق پيدا مي‌کند.

---

[1] - وَمِنَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ الله بِمَا كَانُواْ يَصْنَعُونَ (المائده 14)

ولي دعوت سلفي، دعوت به تمامي اركان اسلام و مناهجش مي‌باشد، كما آنكه الله مي‌فرمايد: " اي اهل ايمان بطور كامل به اسلام درآئيد و از راههاي شيطان تبعيت نكنيد، همانا او بر شما دشمني آشكار است"[1]؛ و عمل به بخشي از شريعت و ترك قسمتي ديگر كه تبعيت از خطوات شيطان مي‌باشد، مسئله‌اي است كه بسياري از فعالان حركت هاي اسلامي به آن گرفتارند، واجباتي را ترك كرده و مرتكب بسياري از محرمات مي شوند و بهانه آنها اين است كه در دعوت مصلحت انديشي مي كنند و ...

خلاصه: اقامه‌ي حجت بيان هميشگي اصول اسلام و فروعاتش مي‌باشد، بدين صورت كه حقي پوشيده نماند و عذر همه بر طرف گردد و عدولي از فعل واجب و ترك حرام باقي نماند.

رابعاً: عذر آوردن نزد الله با اداء امانت:

دعوت بسوي الله تبارك و تعالي يک واجب حتمي در اسلام است، و امانتي بر گردن هر مسلماني مي‌باشد كه به او علمي رسيده و الله نيز در نشر و ابلاغ به او قدرت داده است؛ براي اين مسئله دلايل بسياري وجود دارد كه يكي از آنها قول الله تعالي مي‌باشد كه: "شما بهترين امتي هستيد كه براي مردم پديد آورده شده است، [كه] به كار شايسته فرمان مي‌دهيد و از كار ناشايست باز مي‌داريد"[2] و اين معني را در بر دارد كه تا زماني كه مسلمانان به اين دستور الله عمل نكنند بهترين امتها نخواهند بود؛ دليل ديگر اينكه الله تعالي مي‌فرمايد: " امتي باشيد كه به خير دعوت مي‌دهد و به امر شايسته فرمان مي‌دهد و از كار ناشايست باز مي‌دارد"[3]، و نقش كلمه ((منكم)) در اين آيه بدء مي باشد و دال بر تبعيض ندارد و بدين

[1] - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (البقرة 208)

[2] - كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (آل عمران 110)

[3] - وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُوْلَـئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (آل عمران 104)

معني است كه امتي دعوت كننده بسوي خير باشيد، همانگونه كه در كلام عرب داريم: لِيكن منكم رجل صالح، بدين معني كه مردي صالح باش؛ از دلايل ديگر سخن پيامبر صلي الله عليه و سلم مي باشد كه فرموده است: "هر كدام از شما منكري را ديد با دستش آنرا بر طرف كند و اگر نتوانست با زبانش و [باز هم] اگر نتوانست در قلبش آنرا زشت بدارد كه اين آخرين ذره‌ي ايمان است"[1]؛ و البته كه دلايل زياد و غير قابل شمارشي براي اين مسئل وجود دارد.

مسلمان وقتي بسوي الله دعوت مي‌دهد فقط اماناتي را كه ذكر كرديم بيان اداء مي كند و بار مسئوليتي را كه در قبال الله دارد خالي مي كند؛ همانگونه كه الله از زبان پند دهندگاني از بني اسرائيل به برادرانشان كه حرام بودن كسب در روز شنبه را رعايت نمي‌كردند و متجاوزانه به شرع الله، ماهي صيد مي‌كردند، مي‌فرمايد: "تا نزد پروردگارتان [براي ما] ، عذري باشد و باشد كه آنها پرهيزكاري كنند"[2] و وقتي مردمي كه نااميد از ضلالت و گمراهي آن مجرمين بودن به نهي كنندگان از منكر مي-گفتند: "چرا گروهي را كه الله آنان را نابود يا آنان را به عذابي سخت عذاب خواهد كرد، اندرز مي كنيد؟"[3]، آنها در پاسخ مي‌گفتند: "تا نزد پروردگارتان [براي ما] ، عذري باشد و باشد كه آنها پرهيزكاري كنند"؛ دعوت بسوي الله را جدي مي‌گيريم تا در برابر پروردگارمان عذري داشته باشيم، عذري از اين بابت كه امانت را اداء كرده ايم تا بلكه كساني كه از دعوت آنها نااميد شده ايم به الله سبحان اميدوار شوند ، البته كه علم هر چيز در نزد ذات يكتاي اوست.

به اين ترتيب دعوت كننده سلفي بايد حواس خود را متوجه اين مطلب كند كه داراي دو هدف است و گريزي از آنها نمي باشد:

---

[1] - صحيح مسلم 140، سنن ابي داود 1141 و 4336، صحيح ابن حبان 305 و 306، سنن النسائي 4992، سنن ابن ماجه 1315 و 4100، مسند الامام احمد 10843 و 10920 و 11276 و 11222 (مترجم)

[2] - وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا ۙ اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (الاعراف 164)

[3] - وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا ۙ اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (الاعراف 164)

اول: با بجا آوردن امانت از الله عذر بخواهد.
دوم: حجت الله را براي خلق معاندش اقامه كند.
و اما دو هدف باقي ميماند كه فقط به دست الله محقق مي-گردد و ان شاء الله كه هر دو را محقق گرداند و جلال دهد، و آن دو نيز همان:

هدايت مردم و اقامه ي قانون شرع بر روي زمين است.

در مورد اول يعني هدايت مردم الله ميفرمايد: "همانا تو آن كسي را كه دوست داري [نميتواني] هدايت كني ولي الله هر كه را بخواهد هدايت ميكند"[1]؛ و در مورد دوم نيز ميفرمايد: "الله كساني از شما كه ايمان آورده اند و كار شايسته كرده اند، وعده داده است كه بي شك آنان را در اين سرزمين جانشين ميسازد، چنانچه كساني را كه پيش از آنان بودند، جانشين ساخت. و [آن] دينشان را كه برايشان پسنديده است، براي آنها استوار دارد و برايشان پس از بيمشان، امنيت جايگزين ميكند. [زيرا] مرا پرستش ميكنند و ذره اي به من شرك نميورزند و كساني كه بعد از اين كفر بورزند، آنان همان فاسقانند"[2] و در مورد خلافت امرش ميفرمايد: "الله بر كارش تواناست ولي اكثر مردم نميدانند"[3].

و به تحقيق تعجيل در اين امور فقط از كساني صورت ميگيرد كه به سنتهاي الهي در مورد مردم، واقف نيستند؛ وبي پويندهي منهج سلفي هرگز از دعوت مايوس نشده و سدي جلوي خود نميبينند ، چرا كه حداقل نصف مرادش را با دعوت محقق كرده است و نصف ديگر يعني هدايت انسانها و تمكن اهل ايمان بر زمين، فقط بسته به فضل الله ميباشد؛ و الله فضلش را به هر كه بخواهد [بر اساس حكمت و عدل خودش] عطا ميكند و الله گسترانندهي دانا ميباشد؛ اين همان نيمهي دوم هدف دعوت دهنده

---

1 - إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاء وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (القصص 56)

2 - وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (النور 55)

3 - وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنِّا لِيُوسُفَ فِي الأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ (يوسف 21)

سلفي است كه به فعل الله و فعل بنده بستگي دارد و بايد آگاه بود كه پيروزي و ياري نخواهد بود جز از طرف الله، همانگونه ذات تعالايش ميفرمايد: "اگر الله را ياري دهيد شما را ياري مي دهد و قدمهايتان را استوار مي-گرداند"[1].

الله عزوجل نصر و ياري نخواهد داد مگر اينكه در مرحله-ي اول مؤمن حقيقي بوده و بعد از آن تبعيت از مناهج اول اسلام، در ايمان و عمل را دارا باشيم و با بصيرت به بسوي الله دعوت داده و جان و مال در اين راه صرف كنيم و بدانيم كسي كه جهاد كند براي خودش جهاد كرده است و الله از تمامي جهانيان بينياز است.

ما تمامي انسانها از مشرق تا مغرب را دعوت ميدهيم تا به دعوت سلفيت ايمان آورند؛ بعد از پاك شدن و محقق گرديدن قضايا و شناخت اين منهج آن مردم خواهند دانست، تنها منهج براي فهم اسلام و عمل به آن همان سلف است و توسط آن طعم ايمان و لذت آن را خواهند چشيد، زيرا ايمان آنها از روي يقين و علم خواهد بود و نه تقليدي و تعصبي و از روي ناداني، كوشش آن مردم، در عمل به دين كوششي مستندانه و عالمانه و با قلبي مطمئن خواهد بود و نه بر اساس احساسات و بطور موقتي كه سرعت آن مضمحل و نابود ميگردد.

---

[1] - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (محمد 7)

1- تـحقق تـوحيـد:

از حقـايـق اسـاسي فـهم ديـن ايـن اسـت، درک شـود، نـهايـت ديـن و هدف نـهائـي آن يـگانـه دانـستن خداونـد سبحانـه و تـعـالـي مي بـاشد و در واقـع تـوحيد نـهايـت و غايـت ديـن است:

اگـر بـه ارکـان ايـمـان رجوع کـنيم، ديـده مي شـود کـه اصل آن «لا الـه الا الله» مـيبـاشد و بـعد از آن ايـمـان بـه مـلائـکـه، پـيـامـبران، کـتب آسـمـانـي، روز قـيـامـت و قـضـا و قـدر از ارکـان ايـمـان مـيبـاشد و هر پـنج رکن نـامبرده بـه رکن اول يـعـنـي «لا اله الا الله» بـر مـيگـردنـد؛ مـلائـکه سربـازان آن الـه واحد مـيبـاشنـد، کسانـي کـه او را عبـادت و اطاعت کرده و [در همه ي مسائل] يـگـانـه اش مـيدانـنـد؛ پـيـامبران دعوت دهندگـان بـسوي آن الـه واحد مـيبـاشند؛ کـتابـهاي آسمانـي شـامـل: امـر و نـهـي آن الـه، پـنـد دادن، بـيـان صفـاتـش و جزاء و پـاداشي است کـه آن الـه واحد در قـبـال اهل طاعت و اهل سرپـيـچي بـه انـجام خواهد رسانـد؛ و روز قـيـامـت زمـانـي است کـه الـه واحد تـعيين کـرده است تـا در آن حساب خلقـش را يـکسره فـرمـايـد[1]؛ قـضا و قـدر نـيـز فـعل و قـدرت ذاتـش مـيبـاشد؛ همچنين هر چـيـزي کـه بـه ايـن پـنج رکن در مسائـل عقيـده بـر مـيگـردد بـه نـوعي بـه آن الـه واحد مـربـوط مـيشونـد: بـهشت سرزمـين اولـيـائـش است و جهنم مـکـان دشمـنـانـش بـه سبب دشمـنـي آنـهـا، بـه همـين تـرتـيب مـسائـل داخل قـبـر و حساب و کـتـاب روز قـيـامت و ... ؛ تـمامـي ايـن مسائـل از امـور غيـبـي هستند کـه بـه مـخلوق بـه تـدبـيـر او و بـه جريـان انـداختن و مشيت ذات سبحانـش مي بـاشند؛ و همه ي مسائـل عقيـده و کـلـيه شعب ايـمـان بـه چـيـز واحدي بـر مي-گـردنـد کـه همـان ايـمـان بـه الـه واحد سبحانـه و تـعالـي مي-بـاشد.

تـمـامـي ايـن مسائـل در بـاب عقيـده قـرار داشت و امـا عمل: کـه آن نـيـز نـهايـش بـراي تـوحيد است: بـرتـريـن اعمالـي کـه عبـادت مـحسوب شده و بـعد از تـوحيد بـالاتـريـن مـنـزلـت را در ارکـان اسلام دارد، همـان نـمـاز مـيبـاشد و ... ؛ هر عبـادتـي کـه نـام بـرده شود وسيـلـه اي بـراي تـقـرب بـه آن الـه

[1] - ايـمـان بـه آن روز تـصديق وعده ي الله است کـه تـمامي پـيامبران بـه آن خبر داده انـد. (مـتـرجم)

واحد است.
برترين تقرب جستن با اقامهي نماز صورت ميگيرد زيرا آن مناجاتي بين بنده و پروردگار ميباشد و توسط آن عبوديت به شكر جلي و ظاهري و آشكار ميشود؛ مخصوصا هنگام سجود كه كمال ذلت مخلوق را در برابر پروردگار و خالق و مولايش سبحانه و تعالي، بيان ميدارد و اين همان سخن پيامبر صلي الله عليه و سلم ميباشد كه فرمود: "نزديكترين حالت بنده به پروردگار هنگامي است كه او در سجده است"[1]؛ و وقتي بنده خود را مقابل الله ذليل مي كند توسط آن به پروردگارش تقرب مييابد و الله او را دوست داشته و به درجهي «اواه» ميرساندش؛ در مورد ديگر اركان نيز همين گونه است، روزه: ياد آور شدن الله و آموزش تقواست، زكات: محبت و كمك به فقير براي كسب رضاي الله است و حج: هدفي در آن وجود ندارد جز ابراز تعظيم و بزرگي و يگانه شمردن خالق سبحانه و تعالي.
بعد از عبادات وقتي به حدود اسلام مي رسيم مي بينيم كه حدود همان شرع الله است، و مرزي است كه توسط آن اعمال مجاز و غير مجاز از هم جدا ميشوند آنها جزائي هستند كه براي اهل معصيت در دنيا قرار داده شده است؛ از اين رو است كه حدود مسئلهاي توحيدي و يا مربوط به آن است كه عبادت اله واحد محسوب مي شود؛ در مورد ديگر معاملات نيز كه در حدود و شرع الله سبحان ميباشند، مسائلي است كه الله براي خلقش به آنها راضي شده است، و هر كس در مسئلهاي اختلاف كرده و يا از امر الله سرپيچي كند اين آيه در مورد او مصداق پيدا ميكند: "آيا فرمانروائي براي [كسي] جز الله وجود دارد؟ امر كرده است تا بجز او را عبادت نكنيم."[2]؛ همچنين اخلاق زماني اخلاق صالح محسوب ميشود كه موافق شرع الله باشد؛ و كسي كه به اخلاق نيك آراسته است ثوابي نخواهد برد مگر اينكه آنرا براي رضاي الله انجام دهد؛ نيكي كردن به پدر و مادر، فاميل، همسران، همسايگان، دوستان صميمي و غير صميمي و عادل بودن در برابر مردم، مهرباني و

---

[1] - صحيح مسلم 1035 ، سنن ابي داود 874 ، صحيح ابن حبان 1588 ، سنن النسائي 1135 (مترجم)

[2] - مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَآؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَـكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ (يوسف 40)

توجه به فقير و مسكين، راستگوئي و شجاعت همگي از اخلاق پاک مي‌باشند و پاک بودن آن اعمال در گرو باقي ماندن در حدود امر الله است؛ در نيكي به پدر و مادر شرع حدودي را بيان كرده است و اين نيكي، نيكي نخواهد بود بجز زماني كه موافق شرع و حدود الله باشد و عمل به اين نيكي ثواب نخواهد داشت مگر وقتي كه اين كار براي رضاي الله صورت گيرد؛ همانگونه كه الله جل و علا مي‌فرمايد: "در نجواي بسيار خيري وجود ندارد بجز [آنكه] كسي به صدقه يا كار شايسته يا اصلاحي بين مردم فرمان دهد؛ و هر كس اين كار را براي بدست آوردن خشنودي الله انجام دهد، پاداش بزرگي به او خواهيم داد"[1].

الله سبحانه و تعالي بيان مي‌فرمايد كه صدقه و امر به معروف و اصلاح روابط بين انسانها از خيريات مي باشد، و بعد از اين مطلب، بيان مي‌دارد كه به ثواب اين خير نمي‌رسيد بجز آنكه آن را براي كسب رضاي الله انجام دهيد.

با يک نگاه سريع به كليه‌ي عقايد، عبادات، معاملات و اخلاق در اسلام براي ما روشن مي‌شود كه هدف و نهايتي در پشت همه‌ي آن اعمال وجود دارد كه همان توحيد الله سبحانه و تعالي مي‌باشد؛ اين بدين معناست كه توحيد بزرگترين مسئله‌ي دين است و واجب است به شكلي سالم و كامل شناخته و ياد گرفته شود؛ مسئله‌اي كه تمامي فروع دين از كوچک و بزرگ به آن مربوط مي‌شود.

چه بسا كه همگي پيامبران صلوات الله عليهم مبعوث نشده-اند جز براي توحيد، همانگونه كه الله تعالي مي فرمايد: "همانا در بين هر مردمي، رسولي برانگيختيم [تا] كه الله را عبادت كنند و از طاغوت اجتناب ورزند"[2]، و همچنين مي‌فرمايد: "بگو: جز اين نيست كه به من وحي مي‌شود كه معبودتان، فقط معبودي است يگانه"[3].

مي بينيم الله تاكيد را با صيغه‌ي حصر (منحصر كردن) بيان مي‌دارد و بدين معني است كه: وحي نشده است بجز

---

[1] - لاَّ خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتَغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (النساء، 114)

[2] - وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللّهُ وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَةُ فَسِيرُواْ فِي الأَرْضِ فَانظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (النحل 36)

[3] - قُلْ إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ (الانبياء 108)

براي اين مسئله و از اين رو دعوت رسولρ هدفي ندارد جز توحيد زيرا وحي‌اي بر او صورت نگرفته مگر براي توحيد.
از اين جهت، دعوت سلفي معاصر و گذشته، عاملين و پرچم دارانش را به حركت نيانداخته‌اند - و براي آنها هم جايز نمي‌باشد - بجز براي خالص كردن دين براي الله و باز كردن مسئله‌ي توحيد و فهماندنش به شكلي صحيح و ... و به عبارت كلي ، توحيد به تمام معناي آن.
شناخت الله بر اساس آنچه خودش و رسولش او را توصيف كرده‌اند، اصل و آغاز توحيد مي‌باشد؛ گريزي جز راه شناخت صحيح وجود ندارد و اين راه شناخت صحيح بجز با كتاب الله و سنت رسولش قابل پيمودن نمي‌باشد، آيا مي‌شود كسي به پروردگار ايمان بياورد در حالي كه وي را نمي-شناسد و چگونه اين شخص آنچنان كه شايسته ي ذات الله مي-باشد او را به وحدانيت قبول كند؟ بله بايد به الله چنان گواهي و شهادت داد كه ذات سبحانش خود را به آن صفات عظيم معرفي فرموده است؛ صفاتي مثل: رحمت، علم، شنيدن، ديدن، برتري بر مخلوقاتش و محبتش بر اطاعت كنندگان و بغضش بر نافرمانان كافر، قرار گرفتنش بر عرش كه بالاي همه‌ي مخلوقاتش مي‌باشد، سخن گفتنش با پيامبران و همچنين روئتش توسط مؤمنين در بهشت و انجام گرفتن خواست او در [جزا و پاداش] براي كسانيكه دوستش دارند و يا با او دشمني مي‌ورزند و ... و ديگر صفات عظيم و بزرگي كه خود را با آنان توصيف فرموده است؛ ذات او سبحان است و چگونه مي‌توانيم همانگونه كه خودش را وصف و ثنا فرموده است، او را توصيف و ستايش كنيم؟!
بعد از اين اصل توحيد، اصول ديگر توحيد قرار مي-گيرد، مثل دوست داشتن آن معبود و تقرب به سمت ذات واحدش و كنار گذاشتن تمامي شركيات مثل طلب دعا از غير الله و احساس نياز به غير او و ترسيدن از دشمنانش و همچنين ترك خرافات و وَهميات؛ از اصول توحيد نسبت دادن بخشش به الله و دانستن تمامي خير از او و بدانيم ضرري دفع نمي شود بجز به خواست او.
بعد از اين اصول توحيد پياده كردن حكم شرع بر زمين و رجوع كردن به قرآن و سنت، مطرح مي‌شود؛ مرحله‌ي بعد در اصول توحيد، خالص كردن نيات در طاعات و اميد به پاداش و ترس از عقوبت و اعمالي است كه انسان توسط

آنها تقرب ميجويد و... و اين مراحل تا اصول فرعي بسياري ادامه مييابد و هر کسي بايد بدنبال آنها رفته و آنان را ياد بگيرد و به مقتضاي آن عمل کند، الله را به حق شناخته و به اندازه [حق انساني] براي او بندگي کند.

دعوت سلفي همهي اين موارد را مورد توجه خود قرار ميدهد بطوري که ابتدا به کليت توحيد الله دعوت ميدهد سپس به شرح و تفصيل فرعيات و شاخههاي آن ميپردازد؛ روزي براي کسي که خود را سلف مي نامد گذران نمي شود بجز اينکه در درجهاي از توحيد رشد يابد و مسئلهاي از مسائل توحيد بر او افزوده شود و هر روزي که براي او سپري ميشود به حول و قوت و توفيق الهي، الله را مورد ستايش قرار داده و به شکلي خالص و توحيدي بر دينش مي-افزايد.

به اين شکل دعوت سلفي از کليه داعيان ديگر که خود را به اسلام نسبت مي دهند جدا شده است؛ منهجهايي دعوي که از جزئيات دين شروع ميکنند، بطور مثال اول سعي مي-کنند تا حاکميت و سياست را اصلاح کنند در حاليکه اين کار جزئي از جزئيات اسلام ميباشد؛ وقتي در اين راه قدم بر ميدارند نياز ميبينند که از بين مردم براي خود يار بگيرند و آن مردم از آنها بيزاري نداشته باشند، براي بدست آوردن دل مردم راهي وجود ندارد بجز سکوت در بر عقايد غلط آنها؛ از اين رو در جمعيت و گروه آن داعيان کساني همراه ميشوند که راه را بر اساس نيات [شوم] خود ميبينند؛ و آن افراد داراي سوء نيت، از اين قبيل افراد هستند: مشرکين و کساني که طلب دعا از غير الله ميکنند و همچنين تابعين هواي نفس مثل رياست طلبان و ...؛ همچنين در راستاي جمع کردن مردم در بسياري از بدعتهاي اعتقادي و خرافي سکوت کرده تا اينکه نکند مردم از آنها فرار کنند و اسمي براي اين کار خود اختراع کردهاند و آن کار را «مصلحت دعوت» مينامند، بسياري از حرامها را حلال و بسياري از طاعات را حرام ميکنند و اين رفتار آنها را تنها به يک حزب سياسي تبديل ميکند که فقط مصلحت حاکميت و سياست خود را ميبينند؛ ولي در اسلام مصلحت دعوت اساسش توحيد کامل است و رياست، حاکميت و سياست را تنها قسمتي از دين ميداند و هرگز اصل دين نمي-باشد؛ در مورد اين افرادي که بر منهج قرار گرفتن اصل

بر حاکمیت و سیاست حرکت می‌کنند می‌گوئیم: بر اساس نص کتابهایشان آنچه را عمل نیک معرفي می‌کنند مثل احسان، زیارت، عبادات، و ساخت مسجد و ... براي چیزي نیست جز همان هدفشان که حاکمیت و سیاست است و مسلماً بین کسي که این اعمال نیک را براي توحید و الله انجام مي دهد با کسي که هدفش حاکمیت است، فرق وجود دارد، هر چند که این کار به نام اسلام صورت گیرد؛ درست است که در دعوت سلفي در جهت اصلاح حاکمیت و سیاست حرکت صورت مي گیرد ولي اعتقاد بر این است که آن قسمتي از مسائل دین مي-باشد و هر چیزي باید در منزلت و مقام خود بصورت عادلانه قرار گیرد؛ تلاش به اصلاح باید به اندازه و تناسب داعیان و کوشش کنندگان این راه باشد، که همان دعوت فرمانروایان خیر خواه مردم، به سمت الله می‌باشد و تمامي حاکماني که حکم خدا را تا آنجا که به آنها نعمت داده، در مورد خودشان اجرا می‌کنند، بسوي این مسئله، دعوت داده شوند؛ و افراد این مناهج اصلاح اجتماعي هستند که در مورد حاکمان مسلمان اینگونه شایعه می‌سازند که آنها به بخشي از اسلام عمل کرده و در قسمت دیگري کوتاهي می‌کنند و اي کار را براي این انجام مي دهند که بین حاکم و اسلام جدائي بیاندازند و در نتیجه‌ي آن، دعوت خود را که همان حاکمیت طلبي است مثبت جلوه داده و استمرار آن را حفظ کنند و دید آنها اینگونه است که غایت احکام اسلام براي [حفظ] وجود آنها می‌باشد ولي خود به آن متوجه نبوده و در حالي که عده‌ي زیادي از آنها بر این مسئله واقف نیستند، توسط علمشان دشمني می‌ورزند؛ همچنین نگرش آنها باعث تعصبشان در دعوت شده و حب چیرگي بر بقیه و سوق دادنشان به این امر که خیر رساندن به مردم فقط از راه آنها امکان پذیر است، مي شود و در نتیجه با برادرنشان در امر دعوي دشمني می‌کنند و از اینکه دیگران به هدفشان برسند ناراحت می‌شوند، درست مانند دشمني احزاب سیاسي با یکدیگر، هرچند که آن دیگران مسلماني مثل آنها و حتي بهتر از آنها باشند ویا اصلاح کننده‌ي آنها در حکم خودشان باشند.

این بیان کساني است که در امر دعوت جزئي از جزئیات اسلام را برگزیده‌اند و آن را هدف و غایت کارشان مي-دانند؛ از دیگر این افراد مناهج اصلاح اجتمائي مي توان کساني را نام برد که بطور مثال با نوشیدن شراب

و يا اختلاط زن و مرد و نهايتا فسق و جور را دشمن دانسته و آنرا نهايت دعوت مي‌دانند؛ از جمله اين افراد نيز داعيان به نيكي و احسان و توجه به فقراء و يتيمان را مي توان نام برد؛ همه‌ي اين جمعيتهاي دعوي در جزئي از جزئيات دين توقف كرده و با اين [توقف] عمل و سعي خود را باطل مي‌كنند و به چيزي نمي رسند بجز نتايج كوچكي و تلؤلؤ آنها در دايره كوچكي از علم و عمل قرار مي‌گيرد، پراكنده شده و متلاشي مي‌گردند و كساني كه در بين آنها نيات پليد و حب جاه و مقام دارند، جاي آنها را مي‌گيرند؛ اين امور از اجزاء اسلام مي‌باشد و اگر كسي آنها را برگزينند بايد در چهارچوب كلي دعوت اسلامي كامل قرار دهد و آن اجزاء را در قالب توحيد و خالص كردن دين براي خداوند سبحانه و تعالي پيگيري كند.

پوياي راه سلفي اول بايد در خالص كردن دين براي الله و محقق شدن توحيد گام همت گمارد، سپس هر كدام از تكاليف دين اسلام را در جاي خود بجا آورد، مثل: حاكميت، سياست، قضاوت و اقامه‌ي حدود، پاک كردن اجتماعات از فساد و تربيت مردان و زنان بر اساس دين حق در عبادات و معاملات و اخلاق؛ به عقيده من، اين پوينده سلفي، پوينده‌ي راه صحيح و بي‌عيب است كه همان راه دعوت پيامبراني مي‌باشد كه در رأس آنها محمد بن عبدالله صلي الله عليه و سلم قرار دارد، كسي كه در دعوت، اول به توحيد مي‌پرداخت سپس هر عملي را بجاي خودش دعوت مي‌فرمود؛ كما آنكه خوراكيها در مكه حرام شدند در زماني كه رها شدن از آنها براي مسلمين ممكن بود و ... اين امر بر نماز و اخلاق و دعوت و صبر بر آزار و اذيت و بعضي معملات كه در جامعه ي مكي ممكن بود، نيز واقع شد، سپس در جامعه‌ي مدينه قتال و زكات و حج و ... كما في سابق مورد تشريع قرار گرفت.

ما مي دانيم دين در زمان زندگي پيامبرρ كامل شد و هيچ فرضي از فرضيات و واجبات دين را نمي‌توان حذف كرد؛ ولي اين امر وجود دارد كه اهل دعوت و جهاد كه آن دو اوامري از دين مي باشند بايد در حد وسعشان اين دو كار را انجام داده و خود را با اين امر الله مطابقت دهند : "از الله تقوا پيشه كنيد تا آنجا كه مي

توانيد "[1]، و اين امر [دعوت] بايد بر اساس منهج و موافق سنت پيامبر صلي الله عليه و سلم و در راس قرار دادن تحقق توحيد باشد سپس بعد از آن ، دعوت به عمل صالح با توجه به قدرت، توانائي، اولويت بندي و تناسب محيطي، صورت گيرد و همچنين بايد سياستي براي مسلمين در نظر گرفته شود كه در طي آن، دين به شكل كامل در تمام جزئياتش از جمله: سياست، اقتصاد، وسايل اتباط جمعي و اخلاق پياده شود و البته بايد در نظر داشت تمامي اين موارد بايد در چهارچوب توحيد كه غايت و هدف عمل اسلامي است، گنجانده شود.

اين بزرگترين امتياز منهج سلفي است كه آنرا از ديگر مناهج جدا ميكند ؛ و اگر به اختصار بخواهيم دعوت سلفي را بشناسيم مي گوئيم: آن همان دعوت به توحيد است، و توحيد يعني فهم كاملي از دين كه در قبل آنرا شرح داديم.

... و مهرباني و كمك به فقير براي جلب رضاي الله و رفتن به حج كه نيتي جز بزرگ شمردن و تعظيم و توحيد خالق سبحانه و تعالي، در آن وجود ندارد.

2- محقق شدن يكپارچگي و وحدت:

دعوت اسلامي، دعوتي است براي تمامي انسانها؛ الله به رسولش محمد صلي الله عليه و سلم ميفرمايد: " اي مردم! من رسول الله هستم بسوي همه ي شما "[2]، و همچنين : "ما تو را به رسالت نرسانديم بجز براي همه ي انسانها "[3] ؛ و پيامبر در مورد امتيازش بر بعضي از پيامبران فرموده است: "پيامبراني بوده اند كه فقط براي قوم خاصي مبعوث شده اند [ولي] من براي تمامي انسانها برانگيخته شده-ام "[4] ؛ نبايد ناديده گرفت آيات و احاديث در اين

---

[1] - (فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (التغابن 16)

[2] - قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (الاعراف 158)

[3] - وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (سبأ 28)

[4] - صحيح بخاري 433 ، سنن النسائي 429 ، مسند الامام احمد 2745 و 21760 و 21834 (مترجم)

مضمون بسيار زيادند.

در موردي كه در اين رسالت عظيم [اسلام] با يكديگر اختلاف مي‌ورزند و بعضي ايمان آورده و بعضي به كفر مي‌گرايند، الله تعالي مي‌فرمايد: "اوست كه شما را خلق كرده است كه بعضي كافر و بعضي مومن مي باشيد"[1]؛ و الله سبحانه و تعالي به بندگاني كه ايمان آورده اند امر مي‌فرمايد كه برادر باشند: "جز اين نيست كه مسلمانان برادر يكديگرند"[2]؛ و پيامبر صلي الله عليه و سلم مي فرمايد: "ايمان كسي از شما كامل نمي شود بجز آنكه، آنچه را براي برادرش دوست دارد، هماني باشد كه براي خودش دوست مي‌دارد"[3]؛ از اين حديث اين برداشت مي شود كه نبودن اخوت، برابرِ نبودن ايمان است؛ از ديگر موارد، اشاره كردن به يكي از علامتهاي نفاق است كه: به فجور افتادن در هنگام خصومت مي باشد[4] و كه همان مبالغه‌ي در آن است؛ در مورد زياد كردن اين اخوت و برادري آيات بسيار و احاديث زيادي وجود دارد كه بيانگر امر به برپا كردن اين اخوت و نهي از فرقه اي شدن و تفرق و وعده‌ي عذاب بر آن مي‌باشد؛ كما اينكه الله مي‌فرمايد: "همگي به ريسمان الهي چنگ زنيد و پراكنده نشويد و [آن] نعمت الله كه دشمن يكديگر بوديد و بين قلبهاي شما الفت برقرار كرد، را يادآور شويد و به [آن] نعمت برادر شديد ، و بر لبه‌ي گودالي از آتش بوديد و شما را از آن رهانيد، الله نشانه هاي خود را

---

[1] - هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ ۚ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (التغابن 2)

[2] - إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (الحجرات 10)

[3] - صحيح بخاري 13 ، صحيح مسلم 133 ، سنن الترمذي 2565 ، صحيح ابن حبان 233 ، سنن النسائي 5000 و 5001 و 5023 ، سنن ابن ماجه 68 ، مسند الامام احمد 12509 و12854 و13338 و 13584 و 13673 و 13789 (مترجم)

[4] - پيامبر صلي الله عليه و سلم منافق را با چهار صفت بيان مي‌فرمايد و هركدام از آن صفات در مسلماني وجود داشته باشد، دال بر ذره‌اي نفاق در وي مي‌باشد و آن چهار صفت از اين قرار هستند: 1- وقتي سخن مي‌گويد، دروغ مي‌گويد 2- وقتي وعده مي‌كند، وعده شكني مي‌كند 3- وقتي اماناتي به وي سپرده مي‌شود خيانت مي‌كند 4- وقتي عصباني مي‌شود به فجور مي افتد. سنن ابي داود 4680، مسند الامام احمد 6845 (مترجم)

بدين گونه روشن مي‌سازد بلكه هدايت يابيد"[1].
و پيامبر ρ مي فرمايد: "مثال مومنين در دوستي و محبت مانند يک بدني است که اگر عضوي از آن بدرد آيد ديگر عضوها [به صدا در آمده] و براي او طلب حمايت و مراقبت مي كنند"[2] و همچنين فرموده است: "بعد از من كافرنشويد بطوري كه بعضي از شما گردن بعضي ديگر را بزنند"[3]؛ و نيز مي‌فرمايد: "دشنام دادن مسلمان فسق و قتالش كفر مي باشد"[4]؛ الله و رسولش فرد مسلمان را به هر چيزي كه وي را به برادرانش نزديک كند، تحريک فرموده و الله براي آن پاداش در نظر مي گيرد ؛ كما اينكه در حديث آمده است: الله گناهان كسي را كه از روستايش خارج مي شود و به روستاي ديگري براي ملاقات با برادري كه بخاطر الله با او برادري مي‌كند، مي رود، از زمان خارج شدنش مي‌بخشد و همچنين الله از كار مرد و زني كه به مهمان خود غذا مي دهند در حاليكه خود و فرزندانشان گرسنه مي‌شوند ، راضي مي شود.
حقيقتا اسلام انتشار نخواهد يافت بجز با اين پيوندهاي برادري عجيب؛ پيوندي كه در صدر اسلام بين صحابه رضوان الله عليهم وجود داشت؛ اگر انصار به مهاجرين پناه نمي‌دادند و حب و عفت مهاجرين نسبت به انصار وجود نداشت، آن فتوحات عظيم و انتشار اسلام از شرق تا غرب، صورت نمي‌گرفت؛ يكي از بزرگترين بلاياي امت اسلامي افتادن شكاف در بين آنها و فرقه فرقه شدن و شمشير بر يكديگر كشيدن مي‌باشد، در حاليكه آن شمشيرها بايد در مقابل دشمنانشان قرار گيرد؛ داريم كه پيامبر صلي الله عليه و سلم به محمد بن سلمة فرمود: "اين شمشير را بگير و توسط آن جنگ كن تا زماني كه امت من با يگديگر اختلاف پيدا كنند و بعضي از آنها

---

[1] - وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ ٱللهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ ٱللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ ٱللهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (آل عمران 103)

[2] - صحيح بخاري 5874 و مسند الامام احمد 18014 و 18072 (مترجم)

[3] - صحيح بخاري 121 و 1719 و 1721 و 4295 و 4297 و 6637 و 6715 و 6923 و 6924 و 6925 و 6926 و 6716 و 6023 ، صحيح صحيح مسلم 185 و 187 و 4337 (مترجم)

[4] - صحيح بخاري 48 و 5905 و 6922 ، صحيح مسلم 183 (مترجم)

بعضي ديگر را [با شمشير] بزنند، سپس [در آن زمان] آنرا بين سنگي از سنگهاي دره اي بشکن". اين سخن پيامبر بود و فعل محمد بن سلمه نيز بر آن قرار داشت و الله تعالي نيز ميفرمايد: "با يکديگر نزاع نکنيد، که در آن صورت سست مي شويد و شأن [و شوکت] خود را از دست مي دهيد"[1]؛ بله، فرقه فرقه شدن سبب سستي و عدم نصر و ياري ميشود که وضع حال مسلمانان در اين زمان به همين صورت است: امتي با نفرات زياد، امکانات وسيع، غناي ثروت، ولي ضعيف و پراکنده و شکست خورده که ضعف آنها دليلي ندارد بجز فرقه فرقه شدن و اختلافات في ما بين.

اختلاف و فرقه اي شدن مسلمانان دلايل زيادي دارد که مهمترين آنها:

اول: اختلاف در عقايد و مسائل ايماني :

اين اختلافات از مسائل کوچکي شروع مي شود، مثل: حکم کردن در مورد کسي که مرتکب گناه کبيره شده، و قبل از توبه فوت کرده باشد، که آيا او کافر است يا مسلم؟ آيا جنگ کردن با او واجب است يا نه؟ که از پس اين اختلاف بدعتهاي اعتقادي خوارج و پس از آن معتزله بوجود آمد؛ اختلافات ديگري که وجود دارد حول حواشي صفات و اسماء الله سبحانه و تعالي مي باشد؛ اين اختلافات وسعت پيدا کرده و در مسائل زيادي رخنه ميکنند که مسلمانان را به عقايد مختلف ميکشانند؛ با يک نگاه سريع به کتابهائي که در اين زمينه نوشته شده است مثل «الملل و النحل» از شهرستاني و يا «الفَرقِ بين الفُرَق» از عبدالقادر جرجاني يا «اختلاف المسلمين و عقايد المصلين» از ابي الحسن اشعري، مشاهده ميشود فرقه هاي زيادي قبل از به اتمام رسيدن قرن سوم هجري بوجود آمدند.

و بطبع اختلاف در عقايد باعث اختلاف در قلوب و اعمال ميشود.

دعوتگران سلفي از صدر اسلام مردم را به تمسک جستن به قرآن و سنت در امور عقيده و ترک تأويل باطل و از روي هوا و تعصب، دعوت ميدادند و از برکت دعوت آنان بود که جمهور مسلمانان و عموم آنها، بر سنت حق تمسک

---

[1] - وَأَطِيعُواْ ٱللهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ ٱللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (الانفال 46).

به كتاب و سنت در زمينه‌ي عقيده، قرار داشتند؛ دعوتگران سلفي در عصر حاضر كه بر منهج سلفيون اولي در جهاد و دعوت حركت مي كنند، نيز امت را بسوي كسب عقيده به تمسكِ فقط به قرآن و سنت، دعوت مي‌دهند؛ بدين طريق تمامي بدعتهاي اعتقادي و اجتهادي و تصورات غيبي كه توسط مكاران و فريبكاران و كساني كه درباره‌ي الله بدون علم صحبت مي‌كنند، كنار مي‌روند و سببي مي‌شود كه امت بر كلمه اي واحد جمع گردند، ايمان آنها يكي شده و توسط آن قلبها يكسو گردد.

دوم: اختلافات علمي:

اين اختلافات شامل اختلاف در عبادات، معاملات و نظاير آنها مي‌باشد، و گرچه كه ضرر آنها از ضرر اختلاف در عقيده كمتر است ولي گاهي باعث جدائي و تفرقه مي‌شود؛ رسول الله صلي الله عليه و سلم از اختلاف حتي در امور علمي و فقهي نيز كراهت داشتند؛ عمرτ در مسئله اي اختلاف كرد و گفت: آيا در مجامعت با نزول [مني] غسل واجب مي شود يا همانكه ختنتين به يكديگر برسند غسل واجب است و در پي آن دستور داد تا از عايشه رضي‌الله‌عنها بپرسند، هنگاميكه [در جواب] حديث پيامبر صلي الله عليه و سلم به او رسيد كه: "هرگاه دو محل ختنه [مرد و زن] به يكديگر برسند غسل واجب است"[1]، گفت: اگر شنيدي كه عمر به چيزي بجز آن حكم كند و فتوا دهد بدان كه عذاب را براي خود خريده است.

درست است كه اجتماع بايد به راي واحدي در مسائل فرعي علمي برسد و الله نيز امر به رجوع به كتاب و سنت در حل اختلافات كرده است، ولي بايد در نظر داشت كه به اين هم امر فرموده است كه براي يكديگر در رسيدن به راي واحد عذر بياوريم؛ اين مسئله منهج امامان صحابه و نفرات بعدي آنها بود، گاهي با يكديگر اختلاف مي-ورزيدند و در عين حال براي هم عذر مي‌آوردند، بر قولشان تعصب نداشتند و براي حل اختلاف به كلام الله و سنت رسولش رجوع مي‌كردند. زندگيِ ائمه‌ي اسلام كه مي توان از ائمه اربعه ياد كرد و همچنين اندرز دهنگان و فقهاي اسلامي در تمامي دوره هاي زماني بر اين امر قرار داشت؛ بدون تعصب فتوا مي‌دادند و شاگردانشان را نيز

---

[1] - السلسلة الصحيحة شيخ آلباني 1261 و 2063 (مترجم)

از تعصب در مقابل دليل صحيح نهي مي‌كردند، كه اين وسيله‌اي شد كه امت، وحدتِ قانونگذاري ديني در فقه را تا زمان زيادي با خود حمل كرد.

ولي بعد از آن اجتهاد بر مسلمانان و رجوع به كتاب و سنت و دليل آوردن، با پندار اينكه كسي فهم از دليل و حجت ندارد، حرام شد و عمل به فتاوي بجز فتاواي امامان چهارگانه بر مردم ممنوع گرديد، و اين بدعت پرقدرت در زمان ضعف امت انتشار پيدا كرد؛ زماني كه با زوال پادشاهان عباسي و چيرگي پادشاهان غير عرب و بدون شناخت بر زبان عربي و دين شروع شد؛ تقليد و تعصب ريشه گرفت و مقلدان منهدم كننده‌ي دين، دور و اطراف آن پادشاهان جاهل را گرفتند و آنها را به جنگ با اهل سنت و داعيان سلفي وادار كردند، داعياني كه دعوت به اجتهاد و دوري از تعصب و تقليد مي‌كردند و اهل دعوت سلفيت از شر آن انسانهاي بدبين راحت نماندند.

و آن مقلديني كه اطراف سلاطين را گرفته بودند، مردم را به گمراهي مي‌انداختند و براي مردم اينگونه وانمود مي‌كردند كه اگر كسي براي امري دليل و حجت بخواهد و به اجتهاد امر كند، علم امامان اربعه را نپذيرفته و از آنها تنفر دارد و آنان را خوار كرده است؛ از پس اينكه حب امامان اربعه در دل مردم جاي داشت و به آنها احترام مي‌گذاشتند و در عين حال نمي‌توانستند بين دعوت به تقليد و دعوت به اجتهاد فرق بگذارند، آن داعيان سفيه بر مردم چيره مي‌شدند و دعوت سلفي از اين بلاء، دچار مشكلات بزرگي مي‌شد؛ سلاطين غير عرب زبان بي علم، بلاي علماي بد طينتي كه منهدم كننده‌ي دين و داراي ولاء با طاغوت بودند و بلاي ديگر عدم توانائي مردم در تشخيص فرق بين اجتهاد و تقليد، از بلاياي داعيان سلفي بود و اين امر تا انهدام خلافت عثماني ادامه يافت و بعد از آن اروپائيان بر سرزمين هاي اسلامي چيره شدند و مسلمانان خود را در انتهاي ملتها ديدند و در نتيجه‌ي آن، بانگ سرداده و بازگشت به قرآن و سنت را خواستار شدند.

با وجود اين هوشياري و نداي رجوع به قرآن و سنت در معاملات و تنگ شدن زندگي با فكر جمود و تقليد، هنوز هم سركشي در مقابل اجتهاد وجود دارد؛ به اين پندار كه فقط اقوالي در دين كه در قبل به آنها اجازه داده

شده است، باید در نظر گرفته شود؛ و اما اي كسي كه اجتهاد را باطل مي‌داني و اينگونه فكر مي‌كني كه دين فقط بين آنچه كه امامان اربعه گفته‌اند، محصور شده است، داعيان سلفي را به دشمني با آن ائمه متهم مي كني و واجب مي داني كه هر مسلماني بايد از يكي از آن امامان تبعيت كند و [اينگونه جلوه مي‌دهي] كه هر كس به قرآن و سنت رجوع كند و از آنها دليل بخواهد، باطل كننده‌ي دين و بدعت گذار است، اين را بدان كه از مسلمان [اينچنين بودن] بعيد است و مردم را به اين موارد دعوت دادن، هرگز در عمل يک مسلمان نمي‌گنجد.

كاملا معلوم است كه براي امامان اربعه در يک مسئله‌ي فقهي يک تا چهار راي وجود دارد و حتي مي‌گوئيم: قول قديم امام شافعي در مقابل قول جديد وي، در بسياري از مسائل عملي ديگر نيز اختلافات واضح است و در عين حال مي دانيم كه قوانين عملي بايد يكي شود، و قوانين ازدواج و طلاق، خريد و فروش، حدود و معاملات بايد يكسان باشد، نكته اين است با اين اختلافاتي كه بين فقهاء وجود دارد، چگونه وحدت قانونگذاري ممكن مي‌شود؟

اگر بگوئيم: همه ي آنها را از امام واحدي انتخاب مي‌كنيم اين سخن از روي تعصب است، چگونه مي‌شود از فتاواي امامي واحدي كه معصوم نمي‌باشد در تمامي معاملات استفاده كرد؟

اگر بگوئيم: از تمامي اقوال استفاده مي‌كنيم به تناقض و اختلاف در بين اقوال مي‌رسيم، چگونه ممكن است يک قاضي اجازه‌ي ازدواج بدون اذن ولي دختر را بدهد؟ در حالي كه در بعضي مذاهب اين كار مجاز مي‌باشد و عقد قابل جاري شدن است ولي در بعضي ديگر عقد بدون اجازه‌ي ولي باطل است و چه قبل از دخول و چه بعد از آن باعث فسخ ازدواج مي‌شود.

اگر بگوئيم: بين فتاوي قول ارجح را انتخاب مي‌كنيم، چگونه اين انتخاب را عملي كنيم؟

اگر انتخاب از روي هوا باشد، هواء از دين نيست ولي اگر انتخاب قول ارجح با خواستن دليل و حجت باشد، اين همان سلفيت است و حق همان انتخاب قول ارجح بين اقوال متضاد ائمه و نزديكترين آن فتاواي به حقيقت در نظر ما، مي‌باشد، همواره در جستجوي دليل بودن، ترازوئي است كه وحدت امت را در امور قانونگذاري متضمن مي‌شود.

اين مسئله قسمتي از دعوت سلفي مي‌باشد؛ دعوت بسوي

يكي شدن در قانونگذاري امور عملي كه همراه با حب ائمهي اربعه و نگاه يكسان به آنها ميباشد و انتخاب قولي كه دليل آن به ديد ما درست است و بدون تعصب در مقابل يكي از آنها همراهِ با اعتراف به فضل، علم و جهاد همهي آنها و مانند شاگردي در كتابها و دروس منهجشان در فقه جستجو كرده و آن اقوال آنها كه بر خلاف قرآن و سنت نباشد، اخذ كرده و به آن عمل مي كنيم ، اين همان چيزي است كه آنها به امر كرده‌اند و به آن دعوت داده‌اند؛ و اين يک راه عملي براي جلوگيري از پراكنده شدن امت در قانونگذاري ميباشد و بدان معناست كه لازم است در بين امت اسلامي علمائي مجتهد و دانا به كتاب و سنت ظهور كنند، كساني كه مراحل درسي را بطور كامل طي كرده و آگاه به وضع مسلمانان حاضر در سياست، اقتصاد، مسائل اجتماعي و تربيتي و اخلاقي باشند ، و با توجه به اين مسائل و احوال مسلمين و با رجوع به كتاب و سنت بين مردم قانونگذاري كنند، در حالي كه به هيچ كدام از ائمه اربعه تعصب ندارند و از آنها كسب فيض كرده و از روي حق آنها را دوست داشته و تمسك آنها با دليل [از قرآن و سنت] صورت گيرد، آنها حق را بخواهند و نه شخصيتها و حق را از روي دليلش بشناسند نه از گويندهي آن. اين بارزترين مسئله در دعوت سلفيت است و كاملا آشكار و واضح ميباشد .سلفيون طالب حق هستند و آنرا همراه دليل ميخواهند و اين كار را نيز در كنار قدرداني و احترام نسبت به اهل علم و فضلت انجام ميدهند و هرگز سخني از آن اهل علم كه مخالف دليل درست باشد ، از آنها قبول نميكنند.

وقتي حق واحد است مسلماً تعدد در آن راه ندارد و اهل منهج سلف نيز تابع حق بوده و نه عباد شخصيتها و همين تبعيت است كه باعث حفظ امت توسط آنها ميشود؛ شخصيتهائي كه مورد تبعيت قرار مي گيرند، زياد هستند و اگر از هر كدام از آنها جماعتي خاص تبعيت كند بر اثر اختلاف شخصيتها جماعات نيز دچار اختلاف شده كه خود سببي بر پراكندگي و متلاشي شدن امت ميباشد؛ ولي اگر التزام به حق و از روي حق باشد، آن شخصيتها از روي حق و بدون تعصب مقايسه ميشوند و در نتيجهي آن جمعيت واحدي تشكيل شده كه همان جمعيت حق است و احترام و پاک دانستن و عمل به اوامر آن شخصيتها نيز به اندازه تبعيت و پاک بودن. انتخاب آنها از حق ميباشد. از اين

رو مي گوئيم: دعوت سلفي، دعوت بسوي وحدت و يکپارچگي امت در نظام قونگذاري عملي ميباشد و اين کار بايد با استناد به کتاب و سنت و اقوال ائمه و به دور از هرگونه تعصب بر يکي از آنها، صورت گيرد؛ اي امت اسلام! آيا بر اين دعوت ميتوان خورده اي گرفت؟

سوم: آسان کردن فهم اسلام:

الله سبحان و تعالي دين را براي همهي مردم نازل فرموده است و محمد صلی الله عليه و آله و سلم نيز براي تمامي جهانيان مبعوث گرديده است، بايد در نظر داشت که انسانها در هوش، سرعت درک و فهم يکسان نيستند، اين نکته را نيز بايد بدانيم که الله اين دين را نه تنها در عمل بلکه در فهم و درک نيز آسان قرار داده است. مسائل اساسي دين سهل و آسان ميباشد، خواه اين مسائل اعتقادي و ايماني باشد و خواه عملي. تعليم توحيد به الله سبحانه و تعالي با سخناني کوتاه و مجالسي آسان توسط اهل علم و با استناد به کتاب و سنت، قابل بيان ميباشد. اين مسئله در مورد فرائض پنجگانه نيز حاکم است؛ شخصي که داراي فهم ولو اندکي هم باشد در زماني کوتاه مي تواند وضوء و نماز را ياد بگيرد که شايد اين وقت از دو ساعت تجاوز نکند و همچنين روزه، و صاحب مال با نشستن نزد اهل علمي در زماني کوتاه مي-تواند به مسئلهي زکات تسلط پيدا کند و حج نيز از اين مسئله مستثني نميباشد.

خلاصهي کلام اينکه: دين اسلام در فهم و علم آسان است و اين آساني در انجام و عمل نيز مصداق داشته و مشقتي در وجوه آن موجود نميباشد و تائيد اين مسئله کلام الله است که ميفرمايد: "و براستي قرآن را براي پند پذيري آسان کرديم، پس آيا پند پذيري وجود دارد؟"[1]؛ اين آيه دليلي آشکار است که قرآن - همان اساس يادگيري تمام علوم اسلام - براي پند گرفتن آسان ميباشد؛ پندي که تضمين کنندهي علم و عمل است؛ پيامبر صلی الله عليه و سلم نيز ميفرمايد: "اين دين آسان است و کسي که در آن سختگيري کند، اين [سخت گيري] بر او غلبه مي کند، پس استوار گرديد و يکديگر نزديک شده و بشارت دهيد"[2]. و

---

[1] - وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (القمر 17 و 22)

[2] - صحيح بخاري 39، السلسلة الصحيحة شيخ آلباني 1161 (مترجم).

اين حديث خود نيز دليلي ديگر بر آساني اسلام در فهم و عمل مي باشد.
ولي اين دين آسان توسط بعضي پيچيده جلوه‌گر شده و به دست آوردن آن را سخت نشان داده‌اند در نتيجه بين مردم و استفاده از كتاب و سنت پرده‌اي قرار داده و اسلام به كلمات و الفاظ نامفهومي بيان شد، كه علت آن زياد شدن مصطلحات فرعي در فروع اسلامي بود و اين در حالي است كه اين علوم فرعي هرگز در اسلام وجود نداشت و بطوري غير جائز براي ما بكار گرفته شد؛ گنده گوئي و پرگوئي در مورد علومي كه سبب فهم قرآن و سنت مي-شود، پديدار گرديد؛ اين امر در علوم صرف و نحو و اصول فقه به قدري ادامه يافت كه آن علوم را از هدف اصلي خود يعني فهم قرآن و حديث دور كرد، در فهم آن فروع اسلامي چنان زياده‌روي صورت گرفت كه حتي مي توان بطور مثال متخصصي در زبان عربي پيدا كرد كه از قرآن و سنت بجز اندكي فهم نداشته باشد و يا متخصصي در اصول فقه پيدا كرد كه توحيد او نيك نبوده و حتي در وضو و استنباط احكام از كتاب الله و سنت پيامبر نيز به شكلي خوب رفتار نمي‌كنند؛ بدتر و تلختر از آن بوجود آمدن دانشگاههاي اسلامي است كه علمائي از آن فارغ التحصيل شده و در منابر خطبه بر مردم ايراد مي‌كنند در حاليكه بين حديث صحيح الاسناد و سخنان موضوع و بي-سندي كه به پيامبر صلي الله عليه و سلم نسبت داده مي-شود، نمي‌توانند فرق بگذارند و آن سخنان بي پايه و اساس را به شكلي كه تهمت محسوب مي‌شود به پيامبر صلي الله عليه و سلم نسبت مي‌دهند.
از غفلت اين افراد برنامه‌ريزي دراسات اسلامي مي‌باشد بطوري كه علماي فارغ التحصيل آن فرعي از فروع دين را شناخته، درحالي كه شناختي از شموليت دين ندارند و همچنين از غفلت آنان ايجاد كهانت[1] ديني است كه توسط آن ديني را كه الله براي جهانيان نازل فرموده در پشت پرده‌اي از مردم توسط علماي دعوي قرار داده و خود را وصي آن كهانت مي‌كنند، و اگر با آنها در حجتشان بر فهم و درك از الله و تدبر در كلام الله، مباحثه‌اي صورت گيرد، مي‌گويند: با ما بحث نكنيد! و كلام ما را بدون دليل قبول كنيد؛ در واقع بدين شكل است كه مردم بايد

---

[1] - رمالي و غيبگوئي كردن (مترجم)

چشم و گوش خود را ببندند و خسته [از فهميدن] به گذشته‌ي خود برگشته و چيزي نياموزند.

دعوت سلفي اولين همت خود را در آسان نشان دادن فهم اسلام قرار مي‌دهد و راه را براي همه‌ي انسانها در يادگيري كتاب و سنت به شكلي علمي، آسان و واضح باز مي‌كند ؛ علم را بطور همگاني اشاعه داده و مردم را به التزام و تدبر در قرآن و فهم سنت سوق مي‌دهند و بدين صورت فهم و عمل در دين از احتكار عده‌اي خاص و معين با لباس و لهجه‌اي مخصوص و منحصر به فرد، خارج مي‌كنند و دين مانند اكسيژني كه تنفس مي‌شود در اختيار همگان قرار مي‌گيرد.

همانا اين مسئله را، خدا را شكر در بين برادران خود ديده‌ايم كه وقتي در منهج سلفي درس مي‌آموزند در مدت كوتاهي علومي را ياد مي‌گيرند كه همراهِ ديد واضح و مختصري از دين مي باشد و مع ذالک در عقيده و شريعت و سلوک هر روز با يادگيري جديدي همراه مي‌باشند، و اين يادگيري، پزشک را از طبابتش، مهندس را از محاسباتش و تاجر را از تجارتش باز نمي‌دارد .

و دليل آن اين است كه منهج سلفي كليدهاي فهم دين را در اختيار همگان قرار مي‌دهد ؛ طالب منهج سلفي اصول اسلام و مراجع عقيده و احكام را مي شناسد و ياد مي‌گيرد چگونه به علماء احترام گذاشته ولي روي سخن آنها تعصب نداشته باشد، چگونه حق را به كمک دليلش پيد كند و باطل را از روي مصدر غلطش شناسائي كند؛ تمامي موارد فوق است كه توسط آن اسلام به سهولت و آساني شناخته مي‌شود.

اگر اين آسان گيري در زمان گذشته لازم بود، در زمان حاضر ضرورت بيشتري دارد، زيرا در اين زمان بيشتر عمر انسان در فراگيري علوم دنيوي صرف مي‌شود و زندگي شهري وقت انسان را تلف كرده و طاقت و كوشش ما را به خود اختصاص مي‌دهد. از اين رو منهج سلفي در تعليم اسلام كاملترين و سالمترين منهج مي‌باشد زيرا در كمترين زمان بيشترين فايده را به فرد مي‌رساند و عمر انسان را در يادگيري حواشي، جزئيات، فرعيات و خزعبلاتي كه نه به دردِ دنيا مي‌خورد و نه آخرت، به خود اختصاص نمي-دهد و فقط او را بسوي حقايقي كه رئوس دين مي‌باشد سوق مي‌دهد؛ به او اصول توحيد را مي‌آموزد كه عقيده و ايمان وي را صحيح مي‌گرداند و اصول عبادات را مي‌آموزد

كه عمل او را درست كرده و از او شخص صالحي مي‌سازد، و نيز اصول تزكيه و اخلاق را براي پاک كردن و تطهير نفسش به او ياد مي‌دهد. فرد سلفي كلام الله را روح و جان، و نور دانسته و كلام رسولش صلي الله عليه و سلم را حكمت و هدايت.

اين فايده‌ي سوم و مميزه‌ي اول در راه سلفي مي‌باشد، همان روش پيامبر، محمدρ كه به امت خود به شكلي كاملا آسان و در كمترين تكليف آن راه را آموخت، راه صحابه‌ي پيامبر نيز بر اين روش بود كه يكي از آنها ابن مسعودτ درباره آنها گفت: "نيكو قلب ترين انسانها و پرژرفترين آنها در علم و كمترين آنها در امر و نهي بودند".

و از اين رو گروه سلفي نيز بايد همانگونه باشند، يعني: نيكو قلب ترين انسانها و پرژرفترين آنها در علم و كمترين آنها در امر و نهي.